

بنیاد مطالعات ایران  
برنامه تاریخ شفاهی

محمد باهری، جلد ۱

بنیاد مطالعات ایران

Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : آقای دکتر محمد معتمدبাহری

مصاحبه کننده : خانم شیرین سمیعی

کان دسامبر ۱۹۸۳

و مارس ۱۹۸۴

جلد اول

فهرست مندرجات مصاحبه آقای دکتر محمد باهری

---

صفحه

- سوابق خانوادگی و خاطرات دوران تحصیل در ایران متضمن شرح اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی ایران در دوره رضاشاه پهلوی . ۱ - ۲۲
- خاطرات مربوط به دوران تحصیل مصاحبه شونده در خارج از کشور و مراجعت او به میهن و شرح مشاغلی که برعهده داشته است . ۲۲ - ۲۹
- شرح تالیفات و پژوهشهای علمی مصاحبه شونده و خدمات اجتماعی او ۲۹ - ۳۸
- آغاز فعالیتهای سیاسی و مشارکت در جمعیتها و احزاب ۳۸ - ۴۲
- اعتقادات مذهبی مصاحبه شونده و اصول نظریات او درباره تشیع و خصوصیات آن و نظریات مصاحبه شونده درباره انقلاب اسلامی ۴۲ - ۴۶
- ورود مصاحبه شونده در عرصه زندگانی اجتماعی و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران در آن دوره ، متضمن شرح مبسوط خصوصیات حکومت ایران در دوران رضاشاه و اثرات جنگ جهانی دوم بر کشور ایران . ۴۶ - ۷۷
- مسئله مدرنیزاسیون ایران و رویارویی فرهنگ ملی ایران با فرهنگ غربی و آثار آن رویارویی ، موضوع کشف حجاب در ایران و مشکلات آن . ۷۷ - ۹۴
- تاریخچه دادگستری ایران و تحولات آن و جریان محاکمه ۵۳ نفر موسسین حزب توده . ۹۴ - ۱۱۴
- مسئله اشغال ایران از طرف متفقین و رفتن رضاشاه از ایران . ۱۱۴ - ۱۲۱

## قسمت اول

### شروع نوارات

سؤال : آقای دکتر باهری میخوامم از شما خواهش کنم لطفاً " بیوگرافی تان را بفرمائید ، محیط خانوادگی ، تحصیلات و مشاغلی که در ایران داشتید .

آقای دکتر باهری : چشم ، اولاً از اینکه لطف کردید و تشریف آوردید و خاطرات مرا ضبط میفرمائید ممنون و متشکرم . امیدوارم بتوانم برای مقصودی که دارید، در بیان احوالات خودم، مفید باشم ، بنده در شیراز در یک خانواده ای که اعل علم بودند دنیا آمدم . اینکه میگویم اهل علم در نظر داشته باشید که منظور علوم اسلامی هست. در زمانیکه بنده دنیا آمدم اهل علم منصرف بودند به کسانی که به معارف اسلامی ، به علوم اسلامی آشنائی داشتند و علاقه داشتند و کار میکردند .

سؤال : ببخشید روحانی بودند ، معمم بودند ؟

آقای دکتر باهری : عرض میکنم بنده در این خانواده دنیا آمدم در شیراز . شیراز بطوریکه میدانید در جنوب ایران قرار دارد ، مرکز استان بزرگ فارس هست . شهری هست که سابقه تاریخی درازی دارد ، البته در بیان احوال مراجعه کردن به تاریخ شیراز و موقعیت فیزیکی و جغرافیائی شیراز بیمورد است ، اما برای مقصودی که داریم لازمست یک نکته ای را در مورد شیراز اینجا بنده خاطر نشان کنم . در آن زمانی که بنده دنیا آمدم و شاید روزگار پیشتر و یک مدتی بعد در شیراز " دوکوران " دوجریان وجود داشت ، این دوجریان ناشی از دومیض قدرت بود . یک موضع متعلق بود به مالکین بزرگ که در شهر مستقر بودند ، زندگی شان ، خانه شان ، اهل و عیال شان ، و یک موضع قدرت دیگر مربوط بود به عشایر که در خارج از شهر بیلاق و فشلاق میکردند . موضع قدرتی که در شهر بود مطابق طبیعت خودش طرفدار نظم و خواهان آرامش و سکوت و زندگی شهری بود ولی قدرتی که در خارج از شهر پایه و مایه اش بود، یک

قدرت سرکش‌یابی و متاسفانه چون دائما " هم در حرکت بود توام با عدم رعایت آبادی و عمران و گاهی اوقات هم خرابی و غارت بود . یک تصادف تاریخی موجب شد که آن پایگاه نظم را که در شهر بود بعنوان طرفدار خارجی و انگلیسی معرفی کنند، و کسانی که در خارج شهر بودند یعنی آن ایلات را بعنوان نمایندگان آزادی و مخالفت با نفوذ خارجی قلمداد کنند . منظور بنده نفوذ انگلیس‌هاست . انگلیس‌ها در جنوب قبل از دوره رضا شاه صاحب نفوذ و قدرت بودند . البته نفوذ اینها با سکوت و آرامش و نظم که در شهر بود در اذهان اشتباه میشد . شاید نظم مقتضی تحمل آن نفوذ بود ، بهمین جهت این نفوذ و خلاصه عرض کنم که سلطه و اعتباری که بعزت نبودن یک قدرت مرکزی در جنوب ایران ، از طرف انگلیس‌ها وجود داشت ، یکنوع " کمپلی‌سیته ( Complicite' ) و یکنوع همکاری از طرف آن نظم و نمایندگان آن نظم که در شهر بودند بنظر میرسیسد و کسانی که در خارج از شهر بودند چون مخالف نظم بودند یعنی موافق نظم نبودند طبیعتشان با طبیعت نظم جور در نمی‌آمد آنها را بعنوان آزادیخواه و مخالف خارجی فکر میکردند ، در حالیکه اینطور نبود واقع اش این بود که شهر به مقتضای طبیعت زندگی شهری خواهان نظم و سکوت بود و خارج از شهر بمقتضای طبیعت زندگیش تسلیم نظم و آرامش و سکوت نمیشد . بهر صورت ایلات بعنوان ضد انگلیس‌ها و مالکین بزرگ و سردهسته آنها هم قوام و سلسله قوام بودند، آنها را هم فکر میکردند که ، و شاید فکر هم بکنند در اذهان، که اینها همکار وهم‌بسته انگلیس‌ها بودند و بعضی جاها بنده دیدم که اساسا " مخصوصا " خاندان قوام را بعنوان وابسته و حتی در اختیار انگلستان معرفی میکردند بهر حال این مطلب قضاوتش مربوط است باینکه اشخاصی که در تاریخ کار میکنند با اسناد مراجعه کنند و ببینند که واقعا " تا چه حدودی در مورد نظم و نمایندگان نظم که در شیراز بودند وابستگی و اطاعت و فرمانبرداری از انگلستان صحیح است . اما در مورد آن قوای خارج شهر من آن را بطور قطع میتوانم بگویم آنها را من بعنوان آزادیخواه و مخالف اجنبی زیاده‌تر از سایر مردم، قبول نمیکنم . البته بهیچوجه بنده نمیخواهم بکسی تهمت بزنم ، اما هیچ امتیازی ایلات در وطن پرستی و در مقابله با خارجی نسبت بسایر افراد ، بنده قبول نمیکنم . اما در مورد اشخاصی که اسم بردم و بستگی شان به خارجی ، این قضاوتش مربوط به تاریخ است . آن چیزی که بنده احساس میکنم همین بود که اینها طرفدار نظم بودند و نفوذ خارجی هم

که ناشی از بی قدرتی و ضعف قدرت مرکزی بود موجب میشد که اینها تحمل نکنند این نفوذ را، ولی بهرحال بنده هرچه آبادی در شیراز می بینم، می بینم که مربوط باینهاست. بهترین باغها مخصوصاً "مربوط است بهمین مالکین بزرگ خصوصاً قوام، سلسله قوام، دلگشای شیراز که یکی از باغهای زیبا هست و خوشبختانه هست الان در اختیار شهرداری... این باغ را قوامی ها ساختند عقیق آباد که یک باغ قشنگ دیگری هست آن مربوط است بقوامی ها. بهترین خانه ها از نظر جلوه گاه هنر و ارشیکتور در شیراز متعلق به اینهاست که هنوز هم باقیمانده. محل موزه است. نارنجستان و بعضی از عمارات دیگر. با باغ ارم، باغ ارم که کاخ شاهی بود. اخیراً کاخ شاهی شده بود. این مال خانواده قوام هست یا باغ ناری، باغ ناری را که از شیخ های عرب... امرای شیخ نشین های عرب خریدند و متعلق است به خانواده قوام. بهترین مسجدها را اینها ساختند مثل مسجد نصیرالملک و حسینیه قوام.

سؤال: ببخشید مسجد نصیرالملک؟

آقای دکتر باهری: مسجد نصیرالملک، بله نصیرالملک از خانواده قوام بود، یا اینکه مدرسه، مدرسه جدید، سابقاً قبل از این قرن و شاید تا ابتدای این قرن هم وسیله تحصیل و محل تحصیل عبارت بود از مکتب خانه ها. و مدارس بفرم جدید که تقلید شده بود از مدارس اروپا، اولین مدرسه یا بهرحال در شمار اولین مدارس ابتدائی که به خرج شخصی بوجود آمدن تاسیس شد و اداره میشد و هزینه اش پرداخت میشد، مدرسه قوام بود. بنده خودم کلاس اول و دوم را آنجا در مدرسه قوامی گذراندم. در آن موقع که بنده بمدرسه میرفتم شماره مدارس محدود بود شاید یک مدرسه یا دو مدرسه دولتی بیشتر نبود و دو سه تا مدرسه خصوصی بود که یکی از این مدارس مدرسه قوام بود. بهرحال آنچه که از اینها بنده سراغ دارم اینست، علاوه بر این بنده آخرین نفری که از قوامی ها صاحب اسم و رسم و عنوان و تاثیر بود بنام مرحوم ابراهیم قوام الملک که سناتور بود و در زمان رضا شاه هم یک مدتی زندانی شد و پدر شوهر اول والاحضرت اشرف هست، ابراهیم قوام الملک، بنده این هفت هشت ده سال آخر عمر با

ایشان آشنا بودم و ایشان را از نزدیک می‌شناختم . مرد دانشمندی بود ، مرد ظریفی بود ، مردی بود که شعر فارسی را خیلی خوب می‌فهمید . مردی بود که زبان خارجه را خیلی خوب میدانست ، مردی بود که موزیک بلد بود ، پیانو می‌زد ، مردی بود که در تمام کارها و امور همیشه در حال تجربه و چیز فهمی بود ، و عجیب است که هفت هشت سالی را که بنده در اواخر عمر این شخص با ایشان مانوس بودم هیچوقت دروغ از ایشان ندیدم ، هیچوقت حرف دروغ از این آدم ندیدم . بهر صورت حالا غرض بیشتر از اشاره باین مطلب همان نشان دادن پایه های قدرتی بود که در همان موقع که من تولد شدم در فارس وجود داشت . البته این دو پایه قدرتی که دو " کوران " متفاوت بود در فارس وجود داشت که گاهی هم باهم درمیافتادند ، باهم می‌جنگیدند . اینها خوب در ارتباط هم بودند باینکه پایه قدرت دیگری که قدرت آخوندها بود . بیشتر آخوندها ، خوب البته در اختیار سلسله قوامی بودند ولی گاهی اوقات بعضی از آخوندها هم در اختیار سران عشایر مخصوصا " قشاقی ها بودند . غرض بنده اشاره فقط باین دو " کوران " بود برای خاطر اینکه می‌خواهم تاریخ زمانی را که اشاره کردم بگویم . اشاره کردم به این " دو کوران " که ثبت بشود ، ضبط بشود . بلی ، بنده عرض کردم که در شیراز در یک خانواده اعلی علم دنیا آمدم . و فکر میکنم که حالا بعد از این شرح کوچکی که در باره شیراز دادم ، لازمست که من تاریخ تولد خودم را بگویم . تاریخ تولد بنده در شناسنامه ام ۱۲۹۷ است . ولی البته این شناسنامه موقعی که من دنیا آمدم تنظیم نشده . برای اینکه وقتی من دنیا آمدم شناسنامه وجود نداشت . هشت نه سالگی ، قبل از اینکه پدرم فوت بکند همان سال آخر حیاتش مراجعه کرد به ثبت احوال که تازه تاسیس شده بود و شناسنامه برای من گرفت و تاریخ تولد مرا لابد تطبیق کرده با تاریخ قمری که خود آن مرحوم پشت قرآن نوشته بود . تاریخ تولد من مطابق آن چیزی که آن مرحوم پشت کتاب نوشته بود یعنی پشت قرآن نوشته بود ذی الحجه ۱۳۳۸ است . حساب که کردم مثل اینکه مرداد ۱۲۹۸ میشود حالا موقعی که پدرم شناسنامه میگرفت چطور یکسال اشتباه کرد نمیدانم . این مطلب جالب هست که منی که حالا ۶۳ - ۶۴ سال از عمرم می‌رود ، شصت و سه چهار سال پیش وقتی که دنیا آمدم در شهر شیراز اداره ثبت احوال وجود نداشت البته پدر من با سواد بود پشت قرآن تاریخ تولد مرا نوشت

و این رسم بود در خانواده ها تاریخ تولد بچه ها را پشت قرآن ثبت میکردند . ولی خیلی خانواده ها بودند که سواد نداشتند ، بنابراین تازه دنیا آمده ها ، اینها تاریخ تولدشان هیچ جا ثبت نمیشد و بنابراین هیچوقت نمیدانستند در چه سنی قرار دارند . اینهم لازم بود که بنده یادآوری کنم که ببینید که در ۶۳ - چهار سال پیش از این در شهر شیراز اداره ثبت احوال وجود نداشت و مردم وقتی که طفل نوزادی دارا میشدند تاریخ تولدش را غالباً " ثبت نمیکردند و ضبط نمیکردند و غالب مردم شصت سال پیش از این تاریخ تولد صحیح شان را نمیدادند که چه هست ، این جامعه ما بود . عرض کنم باین مناسبت یک چیزی بخاطر آمد که ذکرش بی فایده نیست . خاطر میآید در این آخری ها که در دربار خدمت میکردم قرار شد بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی جشنی برگزار بشود . غرض اصلی از این جشن در واقع یک خودآگاهی بود برای اینکه ما خودمان را بشناسیم ، بدانیم که چه مراحل را طی کردیم . اسنادی که یعنی اسناد سیاسی که در ظرف این ۵۰ - ۶۰ سال فراهم شده بود مطالعه اش خیلی جالب بود . دفتر مخصوص شاهنشاهی یک مقداری از اسنادی که مربوط به ابتدای روی کار آمدن رضا شاه ، بعنوان پادشاه ایران ، در اختیار داشت این اسناد را در تابلوها در معرض دید ناظرین در آن تالارهایی که میآمدند بازدید بکنند ، گذاشت یکی از این اسناد یک تلگرافی بود تاریخش حالا خاطر نیست ۳۰۵ بود یا ۳۰۶ بود درست خاطر نیست ، بهر حال بعد از این بود که رضا شاه بسطت رسیده بود ، بدفتر مخصوص رضا شاه ، رئیس شهربانی زنجان تلگراف میکند و میگوید یکی از آخوندهای آنجا مردم را بر علیه تاسیس اداره ثبت احوال تحریک کرده و مردم ریختند و بلوا کردند و شورش کردند . در ۶۰ سال پیش از این وقتی که در زنجان میخواستند اداره ثبت احوال درست بکنند ، عرض کنم که باصطلاح رهبر روحانی مردم و مرشد مردم در عبادیات مردم را تحریک به غوغا و آشوب میکردند . خود من فراموش نمیشود که در شیراز هم بمناسبت شاید تغییر لباس ... حالا آن یک مطلب علیحده ایست ، بهر صورت دیدم که بلوا و غوغا شد در شیراز . بهر صورت در نظر داشته باشید که شصت و دو سه سال پیش در شهرهای ایران اداره ثبت احوال وجود نداشت و تاسیس آن مواجه با اشکال بود . اشکالی بود که ناشی از تحریکات رهبران عبادی مردم یا باصطلاح روحانیون بود . اینست



که عرض میکنم در شهرستانها برای خاطر اینکه شاید در تهران آن موقع ، مثل اینکه اداره ثبت احوال بود ، درمورد چند شخصی من دیدم که سنشان بیش از این اندازه بود. آن موقع مثل اینکه اداره ثبت احوال شاید در تهران بود این که تاکید میکنم در شهرستانها، برای اینکه شیراز را که خودم بودم و زنجان را هم که تلگراف رئیس اداره شهربانی را به شاه دیدم . بهر صورت بنویسید در ذی الحجه سال ۱۳۳۸ قمری در شیراز در یک خانواده اهل علم بدنیا آمدم . راجع به این تاریخ هم عرض میکنم که تاریخ تقویم مرسوم و متداول پیش ما تاریخ قمری بود . مسئله مبداء اش الان مورد توجه ، من نیست . مبداء ، مبداء هجرت ، اشکال ندارد ، بهرحال ما یک " کولتوری " ( Culture ) را بهرحال داشتیم ، قبول کرده بودیم و بهرحال تسلیمش بودیم که این " کولتور " بهر صورت آمیخته بود با اعتقادات مذهبی با " کونسپت های " ( Concept ) مذهبی، با حوادث مذهبی که مهمترینش هجرت بود . مبداء تاریخ هجرت باشد این اهمیت ندارد اما مسئله اینست که حساب سالها و حساب تقویم حساب شمسی نبود ، حساب قمری بود . البته من دیده بودم در حساب مستوفی ها، تقویم شمسی از نظر تیول آخر ارتباط پیدا میکند به موقع محصول و موقع حصاد و موقع محصول و مبادی تقویم قمری همیشه قابل تطبیق نیست اینست که تقویم ثابت برای محاسبه محصول و سهمی که بعنوان تیول باید پرداخت بشود باید روی مبنای یک تقویم ثابتی باشد که همان تقویم شمسی بود . البته نه فروردین واردیبهشت ، حمل ثور و جوزا و سرطان تا حوت، تا آخرش اسفند اسمش بود . بهرحال بنده در یک خانواده اهل علم بدنیا آمدم . اجداد من روحانی بودند . بایستی معنای روحانیت را اینجا بگویم . روحانی یعنی اصولاً کسانی که پیشوای عبادی مردم هستند ، پیشوای معنوی مردم هستند ، مردم را در عبادات و در آداب مذهبی هدایت و راهنمایی میکنند . این مطلب را بایستی تذکر بدهم که روحانیون بهیچوجه حکومت نمیکردند . اولاً متعدد بودند و حکومت در تعدد میسر نیست . در حکومت وحدت همیشه لازم است . وقتی تکثر وجود داشته باشد حکومت نمیشود وجود داشته باشد . روحانیون تعدادشان زیاد بود و بنا بر این نمیتوانستند حکومت بکنند و قصد حکومت هم نداشتند . آنها فقط میگفتند رهبر عبادی مردم هستیم ، و برطبق یک شرایطی ، شرایط معینی که هر شخصی که واجد آن شرایط بود ، بر حسب اختیار جماعتی رهبر عبادی آن جماعت

میشد. معمولاً اینها در موقع نماز، برگزاری نماز جماعت مورد اقتدا بودند و امام جماعت میشدند، پیش نماز بودند با اصطلاح و مردم در نمازهای جماعت با آنها اقتدا میکردند، مسائلشان را که مربوط میشد به عبادات پیش اینها مطرح میکردند و اینها جوابش را میگفتند. بعضی از اینها هم که از قدرت بیگان برخوردار بودند، خوب منبر میرفتند و مردم را نصیحت میکردند، دلالت میکردند و از راههای کج آنها را منصرف میکردند و راههای صحیح هدایت میکردند و خوب ضمناً هم برای تقویت و تشویق افراد به راه حق از ذکر مصیبت‌ها و عرض کنم مخصوصاً "فاجعه هائی که برای بزرگان دین در پیروی از راه حق پیش آمده بود، آنها را ذکر میکردند و مردم را باین صورت براه صحیح هدایت میکردند. این کار اصلی رهبران عبادی مردم بود که به آنها میگفتند روحانیون. البته در ترافع دخالت میکردند چون مورد اعتماد مردم بودند و اختلافات مردم را حل میکردند. چون دولت مرکزی هم مخصوصاً "در قرن پیش و ابتدای این قرن وجود نداشت و بالاخره مردم هم اختلاف با هم داشتند و اختلاف هم بایستی مطابق ضوابط شرعی حل بشود، اینست که این رهبران عبادی مردم در حل و فصل دعاوی و اختلافات هم دخالت میکردند و مشکلات تظلم مردم را هم باین ترتیب می‌گشودند. از طرف دیگر اسنادی را هم که بین مردم تنظیم میشد اینها واسطه تنظیمش بودند و تسجیل میکردند و بعضی شان ثبت هم داشتند و ثبت هم میکردند. در واقع نقش "نوتاریا" و ثبت اسناد را هم انجام میدادند. البته در نظر داشته باشید هیچ تمرکزی وجود نداشت، نه در مسئله ترافع تمرکزی وجود داشت، نه در مسئله تنظیم اسناد. خوب این رهبران عبادی مردم درس هم میدادند. البته در رشته‌هایی که مربوط به معارف اسلامی بود. خوب بهر حال ملاحظه میکنید تصدی باین امور یک اعتباری در جامعه باینها میداد و اینها یک شانی پیدا میکردند. در موقوفات هم مردم برای اینها سهمی غالباً قابل میشدند یا حتی تولیت موقوفات را هم باینها واگذار میکردند و یا اگر موقوفه ای تولیتش معلوم نبود، مجهول بود، بهر حال تصدی اش باینها داده میشد. اینها در عین حالیکه در کار حکومت خودشان را بهیچوجه وارد نمیدانستند و دخالت نمیکردند ولی بهر حال یک شان بزرگ اجتماعی داشتند، موثر بودند، متنفذ بودند و بعدی که گاهی آن جنبهٔ مرشدی و رهبری عبادی مردم را کنار می‌گذاشتند و فقط آن عباد و عمایه اش را حفظ

میکردند و باعتبار آن در جامعه صاحب نفوذ و صاحب قدرت و صاحب تاثیر و حتمی  
پیش شاه و پیش امیر هم صاحب اعتبار بودند . این خلاصه ای بود از مفهوم  
روحانیت و از اشخاصی که در عالم روحانیت وارد بودند اجداد بنده هم توی همین  
"سرکل" ( Circle ) بودند .

سؤال : از طرف پدر و مادر

آقای دکتر باهری : هم از طرف پدر، هم از مادر بنده اجدادم پیشنهاد بودند،  
مدرس بودند و درس میدادند و این نقل هائی که از آنها میکردند، آنها  
امتناع از ترافع میکردند ولی در تدریس و در پیشنهادی و در امام جماعت و اینها  
دخالت داشتند . پدرودائی بنده در عین حال که مدارج علمی را طی کرده بودند  
برای اینکه در این " سرکل " ( Circle ) وارد باشند و پیشرفتی بکنند معذک  
نخواستند و حتی آن ردا و عمامه را هم گذاشتند کنار . اینست که عرض میکنم  
علاوه بر پدرم اسم دائی ام را هم میآورم برای اینکه پدر بنده ، نه ساله که  
بودم ، فوت کرد و تربیت من را مادرم بیشتر با تکای دائی ام تصدی میکرد . و  
خیلی از محبتها و مراقبتها ی آن برخوردار شدم اینست که اسم ایشان را هم  
میآورم . بهر حال اینها از روحانیت کنار رفتند و همان خدماتیکه در روحانیت  
میتوانستند انجام بدهند در " سرکل " ( Circle ) غیر روحانی شروع کردند  
یعنی بکارهای قضاوت دادگستری و وکالت دادگستری پرداختند . ذکر این مطلب  
مخصوصاً از این لحاظ ضرورت دارد که این پیش آمدها یعنی امتناع و تبری از دنبال  
کردن کار روحانیت نشان از این میداد که در آن موقع یعنی درست مقارن همان  
موقعی که رضا شاه بایستی بیاید سرکار یا آمده بود سرکار ، مثل اینکه  
روحانیت در حال " دکلن " ( Decline ) بود ، در حال سقوط بود . جو  
اینطور نشان میداد که اینها ول کردند . برای خاطر اینکه شاید احساس میکردند  
خوب این مناصب اصلی که همان ترافع است و تنظیم اسناد و اینها . اینها که با وجود  
آمدن یک دولت مرکزی که در شرف بوجود آمدن بود یا بوجود آمد، اینها دیگر  
از دست اینها خارج میشد . بنابراین روحانیت میماند و پیشنهادی . و آدم هم  
بخواهد از طریق پیشنهادی زندگیش را بگذراند؛ شاید اینرا برای خودش کسر

میدانستند بعلاوه فکر کردند که اساساً " این راه و این مشی دیگر در حال عرض کنم که زوال و انحطاط هست . بهر صورت پدر بنده که فوت کرد و دائی بنده با وجودیکه در تحصیلات اسلامی به بهترین مدارج رسیده بود و جواز اجتهاد داشت ، آن هم عمامه اش را گذاشت زمین و عبایش را گذاشت زمین و یک چندی قضاوت کرد و بعد هم خوشش از قضاوت نیامد و مشغول به وکالت شد . بنده توی همچنین خانواده ای بدنیا آمدم و توی همچنین خانواده ای دارم پرورش میکنم ، بنده شش ساله بودم ، موقعی بود که بایستی تحصیلاتم شروع بشود . مادرم خیلی علاقه داشت که من حتماً " به یکی از این مدارس جدید بروم . اینکه میگویم مدارس جدید تعجب نکنید . آن موقع دونحو تحصیل وجود داشت یکی تحصیل در مکتب خانه ها بود که از افراد همان روحانیت و جامعه روحانیت معلم بودند و برطبق یک برنامه معینی تدریس میکرد برنامه . هم عبارت بود از قرآن آنهم از آخر ، از "سم" و بعد بتدریج سایر سوره های قرآن و خورده خورده حافظ و حساب هم در حد سیاق ، سیاق را بایستی من اینجا توضیح بدهم بشما شاید بدانید اما همه کس مثل شما نیستند . سیاق در واقع محاسبه با یک ارقام است که شکلش با این شکل چیزها فرق میکند و بهیچوجه البته قابل مقایسه با عدد نویسی و شکل محاسبه ای که الان ما داریم نیست . یک وضع دیگری داشت . بهر صورت این نوع تحصیلی بود در این مکتب خانه ها . توی هر مکتب خانه سی نفر ، چهل نفر بودند و روی زمین می نشستند و یک آخوندی هم عرض کنم که باینها درس میداد و اینها توی آن اطاقی که بودند تمام روز را باید بگذرانند بدون تفریح ، بدون گردش ، بدون ورزش . در جنب این مکتب خانه ها ، موقعی که موقع مدرسه من بود چندتا مدرسه هم ، مدرسه جدید شروع شده بود ، مدرسه جدید یعنی مدرسه ای که روی فرم اروپا بود . اقتباس از مدارسی که در اروپا بخصوص در فرانسه بود ، درست شده بود . البته اینهم داستانی دارد باین آسانی اینطور مدارس نتوانست پا بگیرد . چون خارج از کادری است که من بایستی ذکر بکنم چون مربوط به بیوگرافی من نمیشود اما شنیدم خیلی روحانیت ایستادگی کرد که اینطور مدارس افتتاح نشود ولی بالاخره اینطور مدارس باز شد و مادر بنده هم کوشش کرد که مرا یکی از این مدارس بگذارد . اشاره باین مطلب که من باین مدرسه جدید رفتم و مادر من اصرار داشت ، برای اینست که توجه داشته باشید مثل اینکه جو زمان آماده بود که یک حرکتی در جامعه ما

پیدا بشود. و یک کاری غیر از گذشته بکنیم. احساس میکردیم گذشته ما را عقب نگه داشته و بایستی یک رفرمی در همه شئون زندگی مان وارد کنیم. بایستی طرز درس خواندمان را عوض کنیم، آن درس خواندن درس خواندن درستی نبود، میبایستی یک سیستم دیگری بکار ببریم. این یک جوی بود که مادر من که هیچ خارج هم نرفته بود و آن موقع هم ارتباطات زیاد نبود، رادیو هم نبود، تلویزیون هم نبود، روزنامه هم هیچ نبود یک نسخه ای مثلاً ماهی، پانزده روزی یک چیزی چاپ میشد. در آن موقع جو اینطور بود که ما بایستی راه مدرنیزه شدن خودمان را شروع کنیم و چون عقب ماندیم بایستی سعی کنیم که عقب ماندگی خودمان را جبران کنیم. اینرا، ذکرش را باین خاطر کردم یعنی بخاطر همان مسئله "دکلن" (Decline) روحانیت همان مسئله... آن جوی که مادر من، مرا وادار میکند بروم توی این مدرسه و خودش با چه شوقی و عشقی مرا میبرد به مدرسه. برای اینکه یک جوی آن موقع وجود داشت، از این، این نتیجه را میگیریم. البته آن موقع من خیلی کوچک بودم در مباحثات و در گفتگو شرکت نمیکردم، دیدهای آن موقع بمن بیان نمیشد. اما از اوضاع و احوال آن موقع، حالا میدانم و بعد می بینم که مادرم اینهمه اصرار میکرد، این حکایت از این میکرد. که یک جوی وجود داشت. بله ما رفتیم مدرسه اما مادرم در عین حال به دو مطلب علاقه داشت در تحصیلات من: یکی اینکه کوشش میکرد من از عربیت و علمی که پایه معارف اسلامی هستند غافل نباشم و در عین حال خیلی هم دلش میخواست که من انگلیسی هم بخوانم. تعجب میکنید. ولی می بینم که هر دوی این توجه و هر دوی این اهتمام دلیلی داشت، خانم! ما زبان فارسی را بدون داشتن پایه ای از تصریف و قواعد صرف و نحو عربی خوب نمیتوانیم بیاموزیم. بسیاری از کلماتی که مادر محاوره مان بکار میبریم اینها عربی اند. هر چه هم خودمان را بخواهیم خلاص کنیم از این کلمات، خلاص نمیشویم. حالا من و شما کوشش کردیم و سعی کردیم که این کلمات عربی را بکار نبریم. این گنجینه بزرگ معارفی که پشت سرمان هست و یکی از ذخایر فرهنگی ما هست، این کتابخانه های بزرگ همه یا بعربی نوشته شده و یا بفارسی که مملو از کلمات عربی هست حالا آیا ما از اینها صرف نظر میکنیم؟ مسلمانان صرف نظر نمیکنیم. برای اینکه باینها دسترسی داشته باشیم ناچار ما بایستی

باگرامر زبان عربی آشنا بشویم تا بتوانیم این کلمات را اشتقاقش را اشکال مختلفش را بتوانیم خوب بفهمیم . چطور ممکنست ما گلستان سعدی را که شاهکار نثر فارسی هست بخوانیم بدون اینکه صرف و نحو عربی را در حدی که بتوانیم کلمات را تشخیص بدهیم بدانیم که این مصدرش چه هست ، این مشتقی که الان در برابرش قرار داریم در مقام چه معنی هست ، چطور میتوانیم بفهمیم گلستان سعدی را ؟ یا اشعار زیبای سعدی را یا اشعار زیبای حافظ را یا همچنین سایر ذخائری را که در این کتابهایی که داریم وجود دارد ، بنابراین ما بایستی به عربیت ، به گرامر عربی و به "وکابولر" ( Vocabulaire ) عربی تاحدی آشنا باشیم تا بتوانیم زبان خودمان را خوب بفهمیم و از آن استفاده کنیم ، اینها عیب هم نیست . بهر حال اینطوری هستیم . چه میشود کرد ؟ بالاخره ما زبان مان اینست . فرانسوی ها هم برای اینکه زبان خودشان را خوب بفهمند ناچارند لاتین بخوانند . آنهایی که لاتین خوانده اند ، آنهایی که بالاتین آشنا هستند می بینیم که اینها در استعمال لغات و کلمات با یک خبرگی و ظرافت و یک دقت بیشتری وارد هستند تا آنهایی که نخوانده اند . بهر حال بنده هم مادرم اهتمام داشت و آن کتابهای اول را ، مرا پیش بعضی از آخوندها میفرستاد که میخواندم . بعد که یک خورده سطح بالاتر آمدم . مصدع دائم بودم و هر روز صبح آفتاب که میزد بنده پهلوی دای بودم و یکی از کتابهای عربیت را میخواندم . بنابراین بنده در این کار ، در عربیت مخصوصاً " در یک حد نسبتاً بالاتر از کلاسها و اینها قرار داشتم . و همیشه معلم ها یک ملاحظه ای از من میکردند برای اینکه خوب حاضرالذهن تر از خودشان هم بودم بدون اینکه بیشتر از آنها بدانم ولی بهر حال چون بچه بودم و جوان بودم و چیز بودم و " فر ش " ( Fresh ) تر ، این بود که ملاحظه هم از من میکردند . خوب البته کوشش میکرد مادرم که من انگلیسی هم بخوانم ولی حقیقتش اینست که یک معلم خوب انگلیسی گیر نمیآوردیم . بهر حال بنده با الفباء انگلیسی و بعضی از کلمات انگلیسی و بعضی از اینها هم آشنا شدم . مدرسه ابتدائی را ، بایست بشما عرض کنم که الان که مراجعه میکنم بحافظه ام می بینم که بنحو خوبی گذراندم . معلمین مان خوب بودند چه فارسی چه ریاضیات چه همان رشته هائی که مقدمات علوم بود ، اینها را بما خوب تعلیم میدادند . تاریخ در حدود وقایع ، ذکـر

وقایع و حوادث، در طی سالیان دراز تاریخ ایران را البته خوب بما درس دادند. جغرافی هم همینطور. بعد بالاخره ما تصدیق شش ابتدائی را گرفتیم و رفتیم بمدرسه متوسطه.

سؤال : در همان شهر شیراز ؟

آقای دکتر باهری : بلی ، در همان شهر شیراز آمدیم به مدرسه متوسطه در شهر شیراز . مدرسه متوسطه را هم در شیراز ما طی کردیم . آن موقع دوسیکل داشت متوسطه . سیکل اول که مشترک بود و سیکل دوم دو رشته میشد ادبی و علمی معلمین مادر سیکل اول معلمین خوبی بودند هم در ریاضیات هم در طبیعیات . وهم در ادبیات و تاریخ و ... بنده در سیکل دوم ابتدا رشته علمی را انتخاب کردم ، بعد بمناسبت اینکه سابقه تحصیلات عربی داشتم ، منطبق میدانستم ، وهمین شرکتتم در مباحثات ، ظاهرا " بنظر دوستانم یک قدرت تکلم نسبتا " بیشتری از سایرین بمن بخشیده بود ، اینست که در محاورات و در مکالمات و گاهی اوقات مناظرات گاهی اوقات یک احساس برتری ، دیگران در من میکردند و با این ترتیب بنده را مستعد میدیدند . با سابقه خانوادگی که دارم که بروم تحصیلات حقوق بکنم و تحصیلات حقوق هم بایستی در سیکل ادبی باشم ، اینست که بنده کلاس پنجم علمی را که گذراندم رفتم به رشته ادبی . در رشته علمی که بودم معلمین طبیعی و ریاضی که بودند خیلی خوب بودند با صلاحیت بودند مخصوصا " یکی از اشخاصی که یادم میآید آن موقع درس میداد و خیلی خوب بود ، آرام بود ، احمد آرام بود خدا رحمتش کند مثل اینکه فوت کرده شنیدم ، ظاهرا " فوت کرده ، خیلی استعداد خوبی بود ، فیزیک درس میداد و خیلی خوب درس میداد ( پایان نوار یک آ )

### شروع نوار یک ب

بلی ، معلمین ریاضیات ما فارغ التحصیل های دانشسرای عالی بودند ، خوب ریاضیات درس میدادند ، معلمین فیزیک ما خوب بودند ، معلمین تاریخ طبیعی ما خیلی خوب بودند . بعد که رفتیم رشته ادبی اینجا بایستی به علوم انسانی مخصوصا "

توجه داشته باشیم . باید فلسفه بخوانیم باید روانشناسی بخوانیم ، باید تاریخ بخوانیم و جغرافی باید بخوانیم ، رشته ادبی مواد اصلی اینها است . متأسفانه باید بشما بگویم که از این لحاظ ما خیلی ضعیف بودیم، خیلی ضعیف بودند معلم هایمان . البته معلم عربی داشتیم و خوب عربی خوب بود، اما معلم فلسفه نداشتیم، ما بهیچوجه با مفاهیم فلسفی که این روزها بچه ها با آن روبرو هستند و در کتابهای فلسفی از آن صحبت میکنند ، با این مفاهیم بهیچوجه روبرو نشدیم . مسائلی که در فلسفه بما میگفتند عبارت بود از یک مقصداری از " کن سیت ها " ( Concept ) تعبیرات و اصطلاحات فلسفه شرق . کلیت و جزئیت .. هیولا و صورت .. عرض کنم که ماهیت و عرض .. از این صحبت ها ... مقولات .. مقولات مختلفی که در فلسفه مطرح شده این نوع اصطلاحات را که خیلی هم ساده بود و خیلی هم مختصر بود بمادرس میدادند . ادبیات فارسی ما عبارت بود از کلیله و دمنه و مرزبان نامه که البته دو کتاب خیلی خوب هستند اما کافی نیست ، کافی نیست ما را می بایستی راهنمایی میکردند ، ارشاد میکردند، تکلیف برایمان میکردند. متن های زیادی میخواندیم با دو کتاب آنهم چند تا باب آن را در طی سه سال خواندن .... این که کافی نبود . اما هیچوقت معلمین را ندیدم که از حد اصطلاحات و از حد معنی کردن لغات یا جملات تجاوز بکنند و ما را در یک عالم خاص معنوی سیر بدهند . در تاریخ خیلی ضعیف بودیم . بهیچوجه تاریخ در آن معنایی که امروز ما درک میکنیم و آن موقع شاگردهای دوره دوم متوسطه باید شروع بکنند، بهیچوجه ... نبود . روایت هائی بود از حوادثی که اتفاق افتاده بدون اینکه پایه ها و علل این حوادث ذکر بشود ، بدون اینکه توجیه بشود ، بدون اینکه جهت حوادث ارائه بشود . بهر صورت خیلی ضعیف بود . جغرافی مان هم در همین حد بود بهر حال ما گذرانندیم و تعداد معدودی آنسال در کلاس ششم ادبی قبول شدند . دوسه نفر سه نفر، چهار نفر بیشتر قبول نشدند . اصلاً تعداد محصلین زیاد نبودند ولی از این تعداد کم هم که هفت و هشت ده نفر بودند، دوسه نفر بیشتر قبول نشدند و بنده هم یکی از آنها بودم که قبول شدم و شاگرد اول هم شدم . البته این فقط بواسطه آن مایه ای که در عربی و منطق داشتم " وکابولرم " ( Vocabulaire ) قوی بود و استعداد، خوب طبعاً نویسنده ام هم بیشتر بود . این بود که باین مناسبت قبول شدم و شاگرد اول



هم شدم . بهر صورت ما تحصیلات را تمام کردیم حالا نقطهء نظرمان هم این هست که بیائیم بدنبال رشتهء حقوق . بنده البته برایم آمدن تهران مشکل بود . از نظر معونه مالی وهزینهء زندگی برایم مشکل بود . ولی خوب نه من اراده ام در مقابل ، عرض کنم که ، آن کمبود بضاعتم متوقف میماند ونه مادرم . برای ما این مطلب مطرح نبود ، واقعا " که حالا بضاعتمان بضاعت کافی نیست ونمیتوانیم تهران برویم و درس بخوانیم در تهران ، این مطلب اصلا" هیچ مشکلی در مقابل ارادهء من ومادرم تلقی نمیشد . باید در اینجا یادآوری بکنم آن موقع ما درایران فقط یک دانشگاه داشتیم آنهم دانشگاه تهران بود وآنهم دانشگاه تازه پا بود ، دانشگاه خیلی نوبنیاد بود . دیگر در شهرستانها دانشگاه وجود نداشت ، آن موقع در شیراز دانشگاه پهلوی وجود نداشت ، آن موقع در تبریز دانشگاه تبریز وجود نداشت ، آن موقع در خراسان دانشگاه فردوسی وجود نداشت .

سؤال : ببخشید آنوقت هیچ نوع " موومان " ( Mouvement ) های سیاسی هم نبود توی دبیرستان ؟

آقای دکتر باهری : در دبیرستان ها مطلقا " نه ، موومان های سیاسی بهیچوجه ، نه

سؤال : زمان رضا شاه بود دیگر ؟

آقای دکتر باهری : بلی بهیچوجه مطلقا " موومان سیاسی نبود . در شیراز ... بگذارید تا من بکنم ببینم هیچ نشانه ای ؟ نه ، نه ، بهیچوجه موومان سیاسی نبود ولی یک انجمن های خلاصه ورزشی و نطق وخطابه و مناظره بود ، ومـــــــخصوصا " یکی از فعالین همین انجمن های ورزشی و انجمن های نطق وخطابه بودم والبنه موضوعاتی که صحبت میکردیم موضوعاتی نبود که باصطلاح یک اشتهاى سیاسی را برانگیزد و ناشی از یک اشتهاى سیاسی باشد . خیلی جالب است ، یکی از موضوع هائی که ما آن روزها انتخاب کردیم و رویش مناظره کردیم باز ذکرش جالب است . چون این موضوعات بهرحال مربوط به روز میشود ، صحبت کردیم که آیا با قاشق و چنگال غذا بخوریم بهتر هست یا با دست . ولی البته وقتی بچه های

امروز می شنوند که آدم بنشیند مناظره بکند که با قاشق چنگال غذا بخوریم یا با دست ، این مسخره است . اما این حکایت از یک موی در آن موقع میکرد . می دانید قبل از این دوره ، دوره مدرنیزه شدن مملکت ما ، عموماً " غذا را با دست تناول میکردند . حتی پلو حتی عرض کنم که آبگوشت و ترید ، بگذارید اینها را هم بگویم ضبط شود اینهم بالاخره یک غذای ملی ما بود دیگر ، آبگوشت بسود نان تویش خورد میکردند

سؤال : آبگوشت را که با دست نمیشود خورد ؟

آقای دکتر باهری : نه خیر با دست میخورند با دست توی ظرف چیز میکردند و میخورند و یکی از غذاهایی که آن موقع ها مرسوم بود . دیزی بود . شما اسم دیزی را شنیده اید ؟

سؤال : بلی .

آقای دکتر باهری : خوب دیزی یک ظرفهای گلی بود با سر . آنوقت یک مقداری گوشت ونخود و زردچوبه و پیاز میریختند و بعد اینرا می گذاشتند توی تنور نانوائی . آنوقت هر نانوائی ظهر علاوه برآنکه نان می پخت وتحویل میداد ، آن اشخاصی هم که آمده بودند دیزی آورده بودند ، دیزی شان را هم تحویل میداد . ماتوی خیابان میدیدیم که آدمها نشسته اند وعرض کنم که همین کارگراها و اینها ... پنج شش نفر ، آنوقت دیزی هم جلویشان است آب دیزی ، یکی دو تا دیزی یا سه تا دیزی را ریخته اند توی یک ظرف بزرگ و دو سه نفر هم دارند نان تویش خورد میکنند یکنفر دیگر هم دارند خودها و گوشتها را میکوبد برای اینکه میخواهد گوشت کوبیده اش را آماده کند ، بعد آنها هم نانها را ریخته اند تویش و ترید میکنند و بقیه با دست دارند میخورند . خوب البته این یک کوششی شد که بمردم بفهمانند این طور غذا خوردن صحیح نیست . دست آدم کثیف است و بهر حال از نظر بهداشت بهتر است که آدم با قاشق تمیز غذا بخورد . ولی با وجود اینکه در آن تردیدی نبود و مقاومتی هم من ندیدم . بشود ولی معذک

درفکرها این بود که آیا واقعا " ما بایستی مدرنیزه بشویم ؟ با قاشق چنگال غذا بخوریم یا با دست غذا بخوریم . یکی از مطالبی که ما رویش مناظره کردیم همین بود ، همین بود . البته خاطر میآید که وقتی این مطلب مطرح شد همه بچه ها با تعجب ، که آقا این چه مطلبی هست . ولی یکی از اشخاصی که اینطرف مناظره بود طرفدار این بود که ، نه ، اگر با دست ما غذا بخوریم بهتر است ، خوشمزه تر ممکن است باشد ، سالمتر است . و اینهم با یک چیزی ، با یک شوقی ، با یک ذوقی دارد از این تز دفاع میکند و بهرحال منظورم اینست که آن موقع این مطلب هنوز مطرح بود در سالهای ۱۳۱۲ و سیزده . هنوز این مطلب مطرح بود در جامعه ما . یعنی میخوام بگویم که جامعه در حال مدرنیزه شدن بود هنوز این مطلبها مطرح بود . بلی ، بهر صورت .

سؤال : میفرمودید که وارد دانشگاه شدید .

آقای دکتر باهری : بلی ، بنده . . در شیراز دانشگاه وجود نداشت ، هیچ مدرسه عالی وجود نداشت و ما قرار شد که بیاییم تهران . وسایل آمدن تهران ما را فراهم کردیم و آمدیم تهران . بنده در دو دانشکده اسم نویسی کردم . یکی در دانشکده معقول و منقول که الان بعنوان دانشکده الهیات معروف است و یکی هم در دانشکده حقوق . البته آن موقع ما را در دانشکده معقول و منقول خیلی با آغوش باز پذیرفتند . برای خاطر اینکه دانشکده معقول و منقول . . . . .

سؤال : ببخشید آنوقت هم کنکور میدادید وارد دانشگاه بشوید ؟

آقای دکتر باهری : نه خیر ، نه خیر آن موقع هنوز تعداد محصل زیاد نبود با اندازه ای که اشخاص ناچار باشند از طریق کنکور وارد بشوند . در دانشکده حقوق صد نفر محصل میخواستند ، در همین حدود هم بیشتر اسم ننوشتند . محصل زیاد نبود هنوز این جمعیت و این انبوهی که از داوطلبان امروز پشت در دانشگاه ها هستند این اندازه هنوز نشده بود . ما آمدیم در دانشکده حقوق اسم نوشتیم

و در دانشکده معقول و منقول . دانشکده معقول و منقول ، بنده حقیقتش اینست که بدو دلیل اسم نوشتم . یکی اینکه بنده در شیراز پایه های عربیتم که لازم بود برای خواندن معارف اسلامی نسبتاً " بآن قوت داده بودم و منطق را هم در سطح بالا خوانده بودم ، بامنتطق هم آشنا بودم و یک چیزی که بود در دوره ادبی اصلاً " منطق نمی خواندند بچه ها . دوره ادبی باید منطق میخواندند ، نمی خواندند . من خوانده بودم ، خوب دو کتاب منطق خوانده بودم و خوب هم یاد گرفته بودم . بنده دلم میخواست که به فلسفه شرق که مایه اسلامی داشت مخصوصاً " آشنا بشوم و در دانشکده معقول و منقول این امکان وجود داشت و معلمین برجسته بودند . دانشکده معقول و منقول آن موقع سه رشته داشت . رشته معقول بود که هدفش آشنائی و تحصیل معقول بود ، فلسفه بود ، فلسفه شرق البته ، دانشکده منقول بود که هدفش آشنائی با فقه اسلامی و اصول اسلامی بود و دانشکده ادبیات که هدفش تحصیل در ادبیات عربی و ادبیات اسلامی بود . بنده در قسمت معقول اسم نوشتم برای اینکه علاقه داشتم که فلسفه بخوانم ، معلمینی که داشتیم آنجا معلمین خوبی بودند ، معلمین برجسته بودند ، معلمین وامانده نبودند ، بخاطر اینکه بعضی ها ممکن است فکر بکنند که کسانی که حاضر شده بودند بیایند در دانشکده معقول و منقول درس بدهند آدمهای وامانده ای بودند ، اما نه ، آدمهای برجسته ای بودند . بنده قبل از اینکه راجع به معلمهایم صحبت بکنم اجازه بدهید یک خورده راجع باین دانشکده معقول و منقول صحبت کنم . میدانید ما ذخیره علمی مان ذخیره معارف اسلامی بود . و این ذخیره ، ذخیره غنی ای بود ، ذخیره ممتازی بود ، ذخیره مفیدی بود . دستگاه فکر کرد که اینرا از انحصار روحانیتی که خودش را دور از دولت میداند بیرون بیاورد و بلکه باین یک رونقی در دامن خودش بدهد . شاید عرض این بود که با رونق بخشیدن به این رشته در دامن خودش ، موجب بشود که اساساً " روحانیت در دامن خودش باشد . البته وقتی که از نظر ارشیتکتور دانشگاهی در معنا فکر میکنیم ، در اینکار یک کوشش خاصی هم ضرورت داشت که بتواند معارف اسلامی ، معارف ملی ما را بتواند ربط بدهد با معارف جدید ، و این کار مهمی بود و بتواند فرهنگ ما را که تا یک حدودی رنگ اسلامی گرفته بود یک قسمتهایش ، این فرهنگ را در ارتباط با افق های جدیدی که در عالم علم پیدا شده بود ، یک رونق تازه ای بآن بدهد .

اینکار البته احتیاج به یک کوشش داشت و شاید اشخاصی که میدیدند دانشکده<sup>۶</sup> معقول و منقول آمده یکی از دانشکده های دانشگاه شده، چون آن موقع دانشگاه مثل اینکه شش تا دانشکده داشت و بهمین جهت هم علامتش مسدس بود یعنی هر ضلعش مربوط بیک دانشکده است. البته بعداً "تعداد دانشکده ها زیادتر شد. آن موقع دانشکده علوم بود، دانشکده<sup>۶</sup> ادبیات بود، دانشکده طب بود، دانشکده<sup>۶</sup> حقوق بود، دانشکده فنی بود و دانشکده<sup>۶</sup> معقول و منقول، مثلاً "کشاورزی هم... بهر حال اولش دانشگاه شش تا دانشکده داشت و اینهم مسدسی را که درست کرده بودند علامت دانشگاه، نشان دانشگاه، در واقع نشانه آن شش تا دانشکده بود. ولی بعداً "البته زیادتر شد. بهر صورت دانشکده<sup>۶</sup> معقول و منقول که آمده جزو دانشگاه تهران بایستی یک ارتباطی با علوم جدید می داشت، معارف قدیم ما، ذخیره معارف قدیم ما که یک وضع خاصی داشت بایستی ارتباط پیدا کند با معارف جدید. ولی خوب متأسفانه اینکار نشد، اینکار بعدها هم نشد و یک غفلتی بود. نمیدانم آیا هرگز خواهد شد؟ یا نخواهد شد، نمیدانم، بهر صورت نشد. ولی بهر حال معلمینی که آمدند آنجا تدریس بکنند معلمین برجسته بودند. من تمام رشته هایشان را می شناختم میتوانم اسم ببرم برای آنان مثلاً یکی از معلمین بزرگ که درس میداد در آنجا و فلسفه درس میداد، میرزا ظاهر تنکابنی بود، میرزا ظاهر تنکابنی از بزرگان فلسفه در عصر رضا شاه بود که البته مثل اینکه مغضوب رضا شاه هم بود ولی در آنجا درس میداده بهر حال. آقا میرزا مهدی آشتیانی بود که فلسفه درس میدارد. عصار بود فلسفه درس میداد، قمشه ای بود فلسفه درس میداد، عرض کنم که آقا میرزا محمود شهابی بود که مثل اینکه حالا هم حیات دارد و مثل اینکه در یکی از "پروونس" ( Province ) های فرانسه زندگی میکنند. اینها معلمینی بودند که فلسفه درس میدادند و وارد بودند، مرحوم مشکوة بود. البته بنده خیلی بیانش را نمی پسندیدم ولی بهر حال او هم مرد فاضل و با سوادی بود. آنوقت در رشته های منقول اصلاً "من فراموش نمیکنم که پاک نظر بود، پاک نظر یک فقیه عالی مقامی بود که درس میداد. عرض کنم که در ادبیات حاج سید نصرالله تقوی بود که درس میداد. مرحوم کسروی میدانید، مرحوم کسروی شما اسمش را شنیدید؟ مرحوم احمد کسروی که صاحب یک مکتب بود اساساً و نویسنده کتاب

معروف تاریخ مشروطیت و تاریخ آذربایجان و صاحب مکتبی بود که یک مقدار پیرو داشت. او درس میداد در آنجا. عرض کنم که مرحوم نصراله فلسفی آنجا تاریخ درس میداد، بهمنیار تاریخ ادبیات درس میداد. چه مرد ملا و با سوادی بود. بدیع الزمان فروزانفر، خدا رحمتش کند او هم ادبیات درس میداد، ادبیات عرب درس میداد. بهر صورت منظور اینست که معلمین در سطح بالائی بودند و درس میدادند و درشان هم جالب بود. منتهی شاگردها شاید شاگردهای متجانس نبودند. یک عده از طلبه های قدیم بودند.

سؤال: توی همان دانشکده معقول و منقول

آقای دکتر باهری: معقول و منقول بلی، یک عده از طلبه های قدیم بودند که آمده بودند آنجا درس میخواندند، اینها دیپلم نداشتند. تصدیق مدرسینی داشتند که آن تصدیق مدرسی هم خیلی نمیشد بآن اعتماد کرد و آمده بودند آنجا که بهر صورت یک دیپلم و لیسانسی بگیرند و وارد مدارج اداری بشوند. ولی میان آنها طلابی بودند که با سواد بودند، خوب بودند و برجسته بودند. غیر از آنها یک عده دیپلمه بودند که اینها استثنائاً "یک بنیه ای داشتند که بتوانند آن درسها را تعقیب بکنند. ولی بهر حال این صورت وضعیتی است که از شاگردهای آن سال من دارم میدهم، سال ۱۳۱۶ و هفده را من دارم شرح میدهم. حالا بعداً" ممکن است تغییر کرده. بهر حال بنده در این دانشکده با مراقبت خاصی میرفتم درسها عصر بود هر روز، سر همه درسها شرکت میکردم و پیشرفت میکردم و خوب بود و استفاده میکردم. والبتنه در اعتقادات منم تصرفی کرد این تحصیلات که بعداً" راجع به مذهب که دارم صحبت میکنم برایتان تاثیر این تحصیلات را در اعتقادات خودم، میگویم. صبح میرفتم در دانشکده. حقوق، دانشکده، حقوق معلمین جوانی داشت که تازه از فرنگ آمده بودند، و حقوق را روی سبک فرنگستان بما می آموختند. اما بایستی اقرار کنم با تمام دینی که بهمه آنها دارم چه آنهایی که زنده هستند و چه آنهایی که مرده اند، اما اینها در کار خودشان مسلط نبودند. علت هم داشت: علت این بود که تازه بودند. اصلاً خود حقوق در شکل فرنگی در ایران تازه بود، تا چه رسد باینکه

تدریسش . بهترین معلم حقوق که از فرنگستان آمده بود . دکتر شایگان بود ، خدا .  
بیامرزدهش مرد خوبی هم بود ، اما کتابش کتاب خیلی ابتدائی بود . کسی وقتی  
می‌رود دانشکده حقوق بایستی برود در یک میدانی که تمرین بکند ممارست بکند  
برای ورود در اختلافات ، برای ورود در احتجاجات ، قانون دست دو طرف دعوا  
هست ، هر کدام از این دو طرف دعوا میخواهند این قانون را بنفع خودشان تعبیر  
بکنند و تفسیر کنند . شاگرد مدرسه حقوق باید مسلط بشود که بتواند راه حل  
معتدل و راه حل صحیح و راه حل عادلانه را در میان این راه حل هائی که از آن  
دفاع میشود انتخاب کند ، و این کتابها بهیچوجه ، این درسها بهیچوجه کفایت  
برای اینکار نمیکرد . درسهای حقوق ، حقوق خصوصی من . . . تنها درسی که نسبتاً  
خوب بود و باین منظوری که عرض کردم کمک میکرد و شاگرد را وارد میکرد در ورزش  
حل اختلافات ، درس آئین دادرسی ومدنی یا اصول محاکمات حقوقی بود که مرحوم  
عبده میداد ، مرحوم محمد عبده که رئیس محکمه انتظامی بود ، خوب مردی بود ،  
سابقه تحصیلات فقهی داشت ، فقهائی داشت . با حقوق اروپا هم آشنا بود علاوه  
بر این سالها کار کرده بود و مسلط بود و نتیجه تجربیات و ممارست خودش را با  
زبان خیلی مسلط خودش برای شاگردها بیان میکرد . درس آن درس خوبی بود .  
معلمین دیگر واقعا " . . . هیچ نه حقیقتش را باید بگویم یکی از آقایانی  
که بما درس میداد مرحوم دکتر معظمی بود ، مرد بسیار خوبی بود ، خیلی هم به  
بنده علاقه داشت و محبت داشت ولی درسش درسی که زیادتر از همان کتابهای  
قانون باشد نبود .

سؤال : دوره اش هم سه سال بود ؟

آقای دکتر باهری : دوره اش هم در سه سال بود .

سؤال : ببخشید شما که میفرمائید توی همان سالهای ۱۶ وهفده همان زمان رضا  
شاه بود و شروع مدرنیسم در ایران .

آقای دکتر باهری : بلی

سؤال : شروع مدرنیسم چطوری بود ؟

آقای دکتر باهری : حالا برایتان خواهم گفت ، حالا بنده خاطر ام را که نمیگویم که ، من دارم بیوگرافی ام را برایتان میگویم و در ضمن بیوگرافی یک گوشه‌هایی از وضع آن موقع را هم برایتان بیان میکنم اما حادثی که اتفاق افتاده حادثی که بعداً " لمس کردم اینها چیزهایی است که ضمناً " برایتان خواهم گفت . یکی از معلمین خیلی خوب ماکه در حقوق عمومی مسلط بود مرحوم دکتر قاسم زاده بود . دکتر قاسم زاده یکی از مهاجرین قفقاز بود اما تحصیلات حقوق را در پاریس کرده بود . خیلی خوب تحصیل کرده بود و حقوق اساسی درس میداد . خیلی خوب درس میداد و اقتصاد هم درس میداد ، اقتصاد هم خوب درس میداد . اما بهر حال درس او هم مطالب روز نبود درسی که تئوری های روز را و زمان را بما بیان نکند نبود ، بخصوص در مسائل اقتصادی .

سؤال : ببخشید الان که شما برمیگردید به عقب خوب این کمبود را طبیعتاً احساس میکنید ولی همان وقت هم که دانشجو بودید حس میکردید که کافی نیست این درسا .

آقای دکتر باهری : حقیقتش اینست که نقطه نظر من یک خورده ای نقطه نظر استثنائی بود برای خاطر اینکه من بخاطر سوابق تحصیلاتی که داشتم و بمناسبت اینکه با کارهای دادگستری خو گرفته بودم و در خانواده ام بود ، اینست که نقطه نظر من نقطه نظر استثنائی هست . من نه ، من آن موقع احساس میکردم ضعف و نقص را ولی همه کس این ضعف و نقص را احساس نمیکرد . من احساس میکردم که معلمین جوانند ، تجربه ندارند ، تازه از مدرسه آمدند بیرون و خوب مسلط نیستند . البته وقتی من معلمینی که آنجا میدیدم و معلمینی که رشته های فلسفه شرق را و ادبیات عرب را یا در زمینه های فقهی سابقاً دیده بودم مقایسه میکردم بکلی متفاوت بود . آنها پهلوان هائی بودند مسلط و اینها یک جوانهای تازه کاری بودند که بهیچوجه مسلط نبودند و یقیناً در مقابل اشکالاتی که پیش میآمد ، اگر اشکالات مطرح میشد درمی ماندند . خوب باید بشما عرض بکنم این



عیب نیست عرض کنم شما وقتی که مقایسه میکنید تحصیلات حقوق را در فرانسه که قبل از انقلاب که "پواتیه" بوده است و بعد کد ناپلئون و اینهمه زویه های قضائی و اینهمه ژوریست ها و اینها همه آمدند و بعد یکدفعه مواجه میشدید با ۵ سال شش سال دانشکده حقوق و ده دوازده سال هم تشکیلات عدلیه مدرن البته نباید متوقع باشید یک چیز "کلوسال" یک چیزی مثل آنها باشد، من دارم وضعیت را میگویم والا بهیچوجه درصدد انتقاد نیستم، خیلی هم واقعا "در مقابل خاطره" معلمین من شرمنده هستم ولی خوب نقص هایی بوده ما میگوئیم، بهر صورت بنده تحصیلاتم در مدرسه حقوق و در دانشکده معقول و منقول تمام کردم و وقتی که در دانشکده تحصیلاتم را میکردم مقارن بود با اشغال مملکت از طرف متفقین، بنده چون در اینجا وارد اجتماع میشوم و این جزو خاطراتم خواهد بود اینست که حالا از ذکر آنچه گذشت بعد از این صرف نظر میکنم برای اینکه در مقام بیگان بیوگرافی ام هستم و قسمتی از بیوگرافی ام را دارم برایتان نقل میکنم که مربوط به تحصیلاتم هست، بنده بعد از چند سال که در ایران ماندم چون علاقه داشتم که در زمینه حقوق تحصیلات عمیق تری بکنم اینست که آمدم به پاریس آمدم پاریس و در دانشکده حقوق پاریس اسم نوشتم و بعد از ۵ شش ماه در حالیکه در زبان فرانسه ضعیف بودم توانستم دکترای یونیورسیتیه در رشته حقوق خصوصی که مشکل ترین رشته ها بود بگذرانم، ولی بنده ساتیسفه (Satisfait) نشدم حقیقتش، بنده باید بگویم آن موقع سیستم دانشکده حقوق اینطور بود که دو نوع تحصیلات حقوق وجود داشت یکی تحصیلات... برای دکترا، البته یکی تحصیلات دکترا یونیورسیتیه برای تحصیل و بدست آوردن دکترا یونیورسیتیه در دانشکده حقوق یکی هم تحصیلات برای تحصیل دکترا دولتی، این تفکیک دو سیستم یکی از پیش آمدهای بعد از جنگ بود، قبل از جنگ این اختلاف دو سیستم وجود نداشت، یک سیستم بیشتر نبود، در آن سیستم اشخاص دکترا میشدند دکترا حقوق میشدند، سیستم سابق قبل از جنگ دوتا دیپلوم "اتود سوپریور" (Etude Superieure) میگرفتند اشخاص و بعد از اینکه این دوتا دیپلوم "اتود سوپریور" (Etude Superieure) را میگرفتند تزشان را موضوعش را با سرپرست انتخاب میکردند و تهیه میکردند و میگذراندند، اینطور که برای من نقل میکردند، نه اینکه یکعده خارجی هم تحصیل میکردند در دانشکده حقوق

و در صدد تحصیل دکترا بودند. مقامات دانشگاهی یک نوع اغماض در امتحانات بکار میبردند. بطور عموم و این مطلب برای مقامات فرانسوی، مخصوصاً "مراجع قضائی و مراجعی که از این دیپلم ها استفاده میکردند محسوس بود که اینها تحصیلاتشان تحصیلات سطح بالائی نیست. اینست که بعد از جنگ آمدند تفکیک کردند گفتند که یک سیستم، سیستم دکترای یونیورسیتیه، و یک سیستم دکترای دولتی. دکترای دولتی را سخت تر از گذشته کردند و دکترای یونیورسیتیه را آسانتر از گذشته کردند. برای تحصیل دکترای یونیورسیتیه بجای دو دیپلم یک دیپلم در رشته های مختلفه دوازده رشته پیش بینی کردند و گفتند که هرکسی که یک دیپلم اتودسوپریور بگیرد میتواند تزش را بگذراند و این دیپلم هم مواد شفاهی بود هیچ کتبی نبود و درسا هم درسهائی بود که سرکلاس معلمین میدادند درسهای "آپروفوندی" ( Approfondir ) نبود. ولی در دکترای دولتی نه، اینطور نبود. اولاً یک ماده کتبی داشتیم که آن درس "آپروفوندی" بود. یعنی یک قسمتهائی از یک درس که معلوم میشد درس اصلی بود آن رشته، دیپلم "اتودسوپریور" بود. رشته اصلی را یک مباحث را معلوم میکردند اول سال و بعد یک قسمتی از این مباحث را معلم میآمد و "آپروفوندی" میکرد. مباحث دیگر را بایست شاگرد برود خودش تهیه بکند و خودش مطالعه کند. از روی مقالات و مجلات آرای دیوان کشور، آرای "کونسی دتا" ( Conseil d'etat ) بر حسب مورد و بعد آماده بشود برای امتحان. یک درس اصلی هم امتحانش امتحان کتبی بود و چهار درس دیگر را بعد از اینکه در این درس موفق میشدند آنها را امتحان شفاهی میدادند، بنده وقتیکه آمدم اینجا اول امتحان دکترای یونیورسیتیه را دادم ولی بعد دیدم واقعا "ساتیسفه" ( Satisfait ) نشدم چیزی بمن اضافه نشد، چیزی که سابقاً "نداشتیم، حالا هم دیدیم که چیزی اضافه نشده. اینست که تصمیم گرفتم بمنم و عرض کنم که دیپلم دولتی بگیرم. البته برای اینکه یک خارجی دیپلم دولتی بگیرد ناگزیر می بایست اجازه میگرفت از رئیس دانشگاه، بنده نامه نوشتم از رئیس دانشگاه اجازه گرفتم و بمن اجازه دادند. بنده بعد دکترای دولتی را در حقوق گرفتم. البته در جنب دکترای دولتی انستیتوی "کریمی نولوژی" از انستیتوی "اتودانتر ناسیونال" و همچنین سیانس پولیتیک اینها را هم گذرانم.

علاوه بر این فکر میکردم که یک ژورنیست حسابی حتما " باید " سوسیولوژی " بداند " مورال " بدند اینست که در " سوربن " بدرس سوسیولوژی هم میرفتم . در درس سوسیولوژی و اخلاق هم شرکت میکردم . بنده زاجع به مقایسه درسهائی که در دانشکده حقوق پاریس و دانشکده ایران میخواندم دیدم خیلی متفاوت است . دیدم اولاً " معلم از اول ساعت که میآمد تا آخر ساعت همه اش حرف میزد و همه اش مطلب میگفت، هیچ خارج، هیچ حرف متفرقه اصلاً " وجود نداشت و در ضمن بیانهایش و هر مطلبی را که مطرح میکرد در علم حقوق نظریات مختلف و تکیه گاه هر نظریه ای را میداد ، عرض کنم که نظریه علما ، نظریه دیوان کشور حتی دیوان کشورهای ممالک دیگر را عنوان میکرد بعد دیدم با مدرسه خودمان خیلی متفاوت است . اما خاطرم میآید یک درس مخصوصی را یک فصل مخصوصی را وقتی مطالعه میکردم بنظرم رسید که سیستم تدریس در دانشکده حقوق پاریس ناقص است بنده وقتی که مبحث مسئولیت را میخواندم " رس پون سابی لیتسه " ( 'Responsabilite' ) را میخواندم مبحث " رس پون سابی لیتسه " سویل ، رس پون سابی لیتسه " مدنی سه چهار ماده بیشتر ندارد در قانون مدنی فرانسه . اگر حافظه ام اشتباه نکند برای اینکه سی سال میگذرد دیگر . مثل اینکه ماده ۱۳۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ این چهار ماده است . که مسئولیت در نتیجه فعل شخص ، مسئولیت در نتیجه مال شخص ، مسئولیت در نتیجه کاری که یعنی کار شخصی که زیر نظر آدم کار میکند و مسئولیت در نتیجه ریسک مثل اینکه چهار مورد است . ولی وقتی که " کیس " ( Case ) های مختلف را میخواندم میدیدم که اصلاً گاهی اوقات وقتی که یک متن را میخواهند در نظر بگیرند می بینم در دو مورد این متن با وجودیکه تمام خصوصیاتش یکی است ، معذک دوتا تعریف مختلف باید برایش قائل بشوند . احساس کردم که کادر این مواد ، کادر قوانین برای اجرای عدالت کافی نیست . و متوجه شدم و دیدم که واقعاً " آدم اگر بخواهد مسلط بشود بر معیارهای حقوقی و چیزی که تطبیق میکند با وجدان انسان سالم چقدر خوب است که آدم به " کیس استادی " ( case Study ) هم بپردازد . همچنان که در انگلستان مرسوم است همچنان که در امریکا مرسوم است " کیس استادی " خیلی مهم است و مخصوصاً در همان موقع هم بیشتر متوجه شدم که آدم بایستی در اجتماع هم بیشتر بگردد .

مشکلات اجتماعی و موج های اجتماعی ضرورت های اجتماعی و اقتصادی را هم درک کند. تا اینکه بتواند واقعا " در موقع خودش تفسیر صحیحی از قوانین بکند. بعضی از قوانین مدنی میدیدم که پنجاه سال، شصت سال، هفتاد سال یکطور معینی تفسیر میشد و انحراف از تفسیر در آن شکل اصلا " یک گناه عظیمی در صدر تشکیل دیوان کشور بود، اما بعد از ۶۰ سال، هفتاد سال و قتیکه اوضاع و احوال عوض میشد حتی وقتی که بر داشت های فکری عوض میشد میدیدم که با سهولت تفسیر سابق را، که عدول از آن را در حدود حکم تلقی میکردند، به سهولت از آن عدول میکنند و یک تفسیر دیگری میکنند. اینست که احساس کردم که برای اینکه آدم حقوقدان بشود نیایستی مغرور این فرمول ها بشود. حقوقدان فرمولر نیست، حقوقدان یک چیز دیگری غیر از فرمولر هست. این فرمولرها برای مامورین ابلاغ و اجرا خوب هست ولی آدم اگر بخواهد حقوقدان بشود بایستی فکرش را بالاتر از مقتضیات یک فرمولر بکار ببرد.

سؤال : شما برای چند سال فرانسه ماندید.

آقای دکتر باهری : بنده از اواخر ۴۷ رفتم خانم و اوایل ۵۴ آمدم.

سؤال : ۴۷ برگشتید به ایران

آقای دکتر باهری : نه خیر ۴۷ رفتم بفرانسه و ۵۴ برگشتم. ۴۷ و قتیکه بنده رفتم همان موقعی بود که " اوریول " رئیس جمهور بود " رامادیه " رئیس الوزرا بود و کمونیست ها هم در کابینه اش شرکت داشتند ولی همان روزها دست بیک اعتصاب عمومی زدند که کمونیست ها از کابینه رفتند بیرون. موقعی هم که برگشتم وقتی بود که " اوریول " دوره ریاست جمهوری منقضی شده بود و " کوتی " شدرئیس جمهور.

سؤال : ببخشید شما فرمودید که وقتی تحصیلات حقوقتان را در تهران تمام کردید یک چند سال ماندید بعد آمدید بفرانسه.

آقای دکتر باهري : بلی ، حالا راجع به مشاغل خواهی گفت ، کار کردم اشاره به مشاغل خواهی کرد و هم بعد حادثی را که در آن ایام گذراندم آنها را هم برایتان نقل خواهی کرد . بهر صورت بنده دلم میخواست البته بیشتر بمانم در فرانسه و بیشتر درس بخوانم اما حقیقتش اینست که چون ارزش تحصیلی قطع شد و من بدون ارزش تحصیلی نمیتوانستم این بود که برگشتم به تهران این تحصیلات من بود . اما البته برای تکمیل بیوگرافی ام بایستی شغل را بگویم ، مشاغلی که داشتم بگویم . بنده بلافاصله بعد از اینکه تحصیلات حقوق را در دانشگاه تهران تمام کردم جواز وکالت داگستری گرفتم و رفتم شیراز . شاید مناسب بود که من تهران میماندم و من در ایامی که درس میخواندم در دانشگاه تهران با چند نفر از وکلا همکاری داشتم و اگر هم تهران میماندم البته شاید بهتر بود از نظر کار و آینده و درآمد مالی و اینها . اما مادرم در شیراز بود و عواقب با اصطلاح عاطفی داشتم اینست که رفتم شیراز . عرض کنم که البته بعد از اینکه از اروپا برگشتم باز بشل وکالت اشتغال پیدا کردم . اما باید بگویم که من در عین حالیکه کار وکالت را دوست میداشتم ولیکن بعنوان یک شغل در شکلی که در ایران جریان داشت نمیتوانستم ادامه بدهم . برای خاطر اینکه اولاً وکالت در ایران متأسفانه شاید اینجا هم همینطور باشد یک مقداری توأم است با ارتباطات ، و من از نظر ارتباطات آدم ضعیفی هستم ، واقعاً میگویم من هیچ مرد ارتباط نیستم ( پایان نوار یک ب )

## شروع نوار ۲۲

بلی ، واقعش اینست که من بقدری از نظر ارتباطات ضعیف هستم که الان آواره هستم با وجودیکه هموطنان من که بیشترشان هم بمن محبت دارند در همه عالم مثل من آواره هستند ، من هر جایی که وارد میشوم میدانم بکی مراجعه بکنم با کسی صحبت بکنم اصلاً کسی من را از خودش میدانند یا نمیدانند ، این اندازه غریب هستم در ارتباطات خیلی ضعیفم . غیر از این نقطه نظری که مربوط است به ضعف قدرت ارتباطی من ، مسئله اینست که بنده " بیزینس " را در این شکل که بایستی

از مردم. مطالبه پول بکنم خیلی برایم دشوار هست که قبول بکنم و ادامه بدهم. پیش آمد شده در ایامی که وکیل بودم. ماهها برای اشخاص کار کردم و رویم نشده. که اجرت خودم را دریافت نکنم و خوب البته آدم اینطور مشاغل را هم وقتیکه بعهده میگرد اگر حداقل نظرش این نباشد که یک شروتی بیندوزد، حداقل زندگیش باید اداره بشود. حالا این را بشما میگویم حتی در حد این که زندگیم زندگی مطمئن باشد از نظر مالی در امر وکالت نمی توانستم چیز باشم و باصطلاح تکیه کنم بکار وکالت اینست که همیشه هم در موقعی که وکیل بودم کارهای خوب بمن مراجعه شده بود و البته غالباً از اشخاصی هم که بمن مراجعه کرده بودند حق وکالت را بمن پرداخته بودند، اما من خودم آدمی نبودم که مطالبه کنم. اصلاً مطالبه کردن و دست دراز کردن برای من سخت بود. اینست که همیشه یک نوع ناراحتی از نظر پیشه وکالت داشتم. باین جهت بود که اوایل مخصوصاً "که تهران آمدم و مشغول وکالت شدم، بعد از مراجعتم از اروپا، خیلی تن باینکار نمیدادم. البته یک دلیل دیگری هم داشت. برای خاطر اینکه وقتی که من آمدم و در تهران وکالت میکردم در واقع تازه بکار وکالت مشغول میشدم. در جامعه تهران. ولی بهر حال من یک وکیل کهنه کاری بودم، یک وکیل قدیمی بودم. میدانید از یک طرف دماغ یک وکیل قدیمی و "آمبی سیون" یک وکیل قدیمی با شرایطی که مربوط میشد بیک وکیل تازه کار، این تطبیقش یک خورده مشکل بود برای اینکه لازم بود من تن میدادم به بعضی از کوچکی ها و تن می دادم به بعضی از مواضع ها و این در خصلتم نبود. وخصوصاً " که خودم را یک وکیل قدیمی میدانستم.

سؤال: ببخشید شما وقتی که دانشکده حقوق را تمام کرده اید رفتید به شیراز و چند سال در آنجا وکالت کردید.

آقای دکتر باهری: بلی، بعد برایتان خواهم گفت، عرض کردم بعد هم که از اروپا برگشتم باز مشغول وکالت شدم. و باین جهت بود که خیلی بکار وکالت واقعا شایق نبودم. بعد از اینکه از اروپا برگشتم خوب در چندتا موسسه مشاورت حقوقی بمن مراجعه میشد و خوب بعنوان مشاور حقوقی و وکیل سازمانهای مختلف دولتی

و غیر دولتی کار میکردم . در همین موقع هم توانستم بآن عشق همیشگی ام که تدریس در دانشگاه باشد برسم و پذیرفته شدم در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بعنوان دانشیار و بنابراین در سال ۱۳۳۶ که پذیرفته شدم غیر از شغل وکالت و مشاورت حقوقی شغل استادی دانشگاه را هم یعنی دانشیاری دانشگاه را هم داشتم . آن موقع تفکیکی میان تمام وقت و غیر تمام وقت نبود . تمام اشخاصی که در کادر آموزشی دانشگاه کار میکردند یک " استاتو " ( Statut ) یک وضع داشتند دیگر یکعده نبودند که پاره وقت باشند و یکعده دیگری تمام وقت . بعدها که بنده مشاغل دیگری پیدا کردم شغل دانشگاهی ام را بعنوان شغل پاره وقت ادامه دادم . البته کارم کمتر از اشخاصی که در کادر آموزشی بودند و تمام وقت بودند ، از نظر تدریس ، کمتر نبود . ولی از نظر امتیازات مادی و از نظر ضرورت و لزوم و التزام باینکه در تمام کمیسیون ها حضور داشته باشم تخفیف داشتم . بهر صورت نمیدانم حالا در زمینه مشاغل آیا لازم هست که مشاغل سیاسی ام را هم بیان بکنم یا بیان نکنم ، بهر حال بنده بعد از اینکه در کابینه مرحوم علم ابتدا به معاونت نخست وزیری و بعداً " در کابینه بعدش بعنوان وزیر دادگستری انتخاب شدم از آن به بعد دیگر وکالت دادگستری را ول کردم . تا موقعی که اشتغال داشتم که خوب البته معنا نداشت و نمیشد که بنده شغل وکالت دادگستری را با مقامات دولتی و شرکت در دولت جمع بکنم . بعد هم که از دولت آمدم بیرون دیدم که حقیقتش بعد از اینکه انسان وزیر دادگستری بوده در جامعه ایران بخواهد وکالت دادگستری بکند ، این از نظر افکار عمومی خوب نیست و صحیح نیست . برای اینکه بهر صورت قضات یک نوع علاقه و احترام و ملاحظه ای از من داشتند و شاید این مطلب اگر من در کار وکالت وارد میشدم ، هم قضات را در محظور میگذاشت هم مردم را خلاصه ناراحت میکرد و بعلاوه شاید آن پولی را هم که بعنوان حق الوکله به بنده میدادند همچنین خالی از شائبه نبود . اینست که اساساً بعد از اینکه بنده وزیر دادگستری شدم دیگر از دولت هم که آمدم بیرون حاضر با ادامه شغل وکالت نشدم . بعضی از موسسات بنام مشاور حقوقی نظر حقوقی از من میگرفتند اما نه بنام وکیل دادگستری که بروم در دادگستری با قضات طرف بشوم و صحبت بکنم و محاکمه بکنم و لایحه بنویسم ، نه ، اینطور کارها را نه ، نکردم . البته در جنبه مشاغل من اگر بخواهید میتوانید مشاغل

سیاسی من ، معاونت تخت وزیر ، وزیر دادگستری و همچنین طی بیش از ده سال معاونت کل دربار شاهنشاهی ، مسئولیت امور اجتماعی ، مسئولیت بازرسی دانشگاهها و مسئولیت کارهای تحقیقی مربوط به دربار اینها همه مشاغل بود که بنده بعهده داشتم .

خوب من فکر میکنم که با این ترتیب بنده اجمالا " مشاغل خودم را هم برابان بیان کردم حالا یک مقداری راجع بکارهای علمی خودم هم میخواهم برایتان ذکر بکنم . بنده اصولاً " یک آدمی هستم که در نوشتن خست دارم و کمتر مینویسم و بیشتر کتاب میخوانم ، بیشتر مطالعه میکنم . این روزها حقیقتش اینست که بعضی اوقات وقتیکه ضرورت پیدا میکند که یک چیزی را یادداشت کنم ، احساس میکنم که یک مقدار وقتم را که صرف آموختن ممکن است از طریق خواندن کتابها بکنم ، بیخود هدر میدهم برای نوشتن یک چیزهایی . اینست که در جیلت من و فطرت من شوق به خواندن و یاد گرفتن بیشتر هست تا شوق و ذوق نوشتن . شاید هم علتش این باشد و چون آدم جاهلی هستم و دلم میخواهد هرچه بیشتر جاهل خودم را ، تخفیف بدهم اینست که بیشتر میخواهم بخوانم . بعلاوه چیزی هم که قابل دیگران باشد فکر نمیکنم داشته باشم که بنویسم اینست که کمتر می نویسم . بهر صورت بنده خیلی خسیس هستم در چیز نوشتن ، خیلی احتیاط میکنم و معذک یک کتابی در حقوق جزای عمومی از من در دسترس دانشجویان دانشکده حقوق قرار گرفت . این کتاب هم باز تدوینش عرض کنم که از دستبرد همان خصلت خست و عرض کنم که خودداری من از نوشتن قرار نگرفت . باین ترتیب که من در صد نبودم که کتاب بنویسم ، بنده درس را سر درس دانشکده و سرکلاس تقریر میکردم . خوب دانشجویان ناچار بودند که یک سندی و یک مدرکی برای مطالعه داشته باشند . این تقریرات من را بچه ها تهیه میکردند بعد بنظر من میرساندند و من هم دستور پلی کپی اش را میدادم . سال اولی که تدریس کردم باین شکل سند مطالعه و عرض کنم که یک اوراقی که جهت مطالعه دانشجویان بود در اختیار دانشجویان گذاشته بودم اما حقیقتش اینست که گران تمام شد و سال آینده آمدند بمن گفتند که آقا چاپ بکنید ، یکی از دوستان بنده هم درسش را چاپ میکرد ، دکتر ضری ، به بنده اصرار کرد ، بالاخره گفتم خوب همین تقریرات را چاپ میکنیم .



منتهی البته بنده این تقریرات را در تصحیحش و تنقیحش و تنظیمش بیشتر دخالت کردم و شاید بعضی از " شاپی ترها " ( Chapitre ) و فصول را نوشتم . ولی در هر حال همیشه عنوانش عنوان تقریرات بود . این حقوق جزای عمومی را که من در اختیار دانشجویان گذاشتم اسمش تقریرات بود . و باین مناسبت یک خاطره ای دارم برایتان عرض کنم که رئیس دانشگاه یک دلتنگی با من پیدا کرده بود .

سؤال : کی بود رئیس دانشگاه

آقای دکتر باهری : دکتر صالح مرد خیلی خوبی هم بود . من واقعا " دوستش دارم ارادت هم با او دارم ، اما در نتیجه " شیطنت بعضی از اشخاص دلتنگی از من پیدا کرده بود . در موقعی که مسئله " ترفیع من از سمت دانشاری به استادی ، هیئت ممیزه مشغول رسیدگی به " دوسیه " من بود از جمله یک نوشته ای یک سندی از من میخواستند . البته اولیاء دانشکده که تقاضای ترفیع برای من کرده بودند همان تقریرات مرا ضمیمه کرده بودند . رئیس دانشگاه که خوب بهر حال دلتنگ از من بود گفته خیر ، آقا تالیف میخواهیم و این تالیف نیست . خاطرم میآید که اعضاء هیئت ممیزه بعضی هایشان زنگ زدند و آمدند پیش من و چیز کردند ، گفتند آقا این بهانه را شما رفع کنید یک چیزی بنویسید که این تقریرات نیست و تالیف من است ، گفتم نه من اینکار را نمیکنم . همان چیزی که پشت کتاب نوشتم همانست و تقریر است . گفتند آخر رئیس دانشگاه ایراد میگیرد ، گفتم بگیرد ، حالا بنده استاد نشوم بهر حال اهمیت ندارد ما یا عنوانی که شما بهمان بدهید نه جبران نقص علمی ما را میکند نه یک کمال زائدی برای ما فراهم میکند و اگر ندهید مهم نیست . ولی بالاخره بعدا " قبول کردند و خود رئیس دانشگاه بمن مراجعه کرد و معلوم شد که یک کسی شیطنت میکرده . در ارتباطات بین بنده و خوبایشان اینکار را تمام کرد و بنده استاد شدم . بهر حال یکی از کارهای علمی بنده این بود . البته در بعضی از موسسات سالهایی که بیکار بودم حقوق مدنی هم درس میدادم . و درس حقوق مدنی منم بهمین صورت تقریرات پلی کپی شد اما دیگر آنرا نرسیدم . چاپ کنم بعضی از مسائل حقوق جزا را هم

عرض کنم که در سطح بین المللی آنها را هم تقریر میکردم و پلی کی و لسی هیچوقت چاپ نشد . بعضی مقالات علمی در بعضی از مجلات نوشتم با اسم . علاوه بر این در دوره ای که بنده فعالیت حزبی داشتم در حزب مردم . غالب سرمقاله های سیاسی روزنامه حزب را هم بنده مینوشتم . بهر صورت در رستاخیز هم که بودیم غالب اسنادی که جنبه تئوریک و توضیح مسائل و پایگاههای فکری حزب بود آنها را هم بنده تهیه میکردم . بهر صورت بنده از این بابت یک دستگاه هم عرض کنم که فراوانی و یک خصی باصطلاح ندارد از بابت مطبوعات و نشریات . البته کتاب زیر نظر خیلی چاپ شده با نظرم با هدایتم . عرض کنم که در موقعی که مشغول کمیسیون تحقیقات جشن های ۵۰ ساله بودم این پیشرفت های ایران را در ظرف پنجاه سال طی کتابها و رساله هایی که جنبه علمی خاصی داشت با هدایتم و راهنمایی من عرض کنم که متخصصین و اشخاصی که وارد بودند تهیه کردند که متأسفانه الان نیست در اختیار من اگر بود واقعاً " یک اسنادگرانی باقی بود . همچنین گزارشهایی که برای انقلاب آموزشی رامسر، کنفرانس انقلاب آموزشی رامسر تهیه کردم آنها هم یک مدارک خیلی جالبی بود . البته مستند بود بر تحقیقاتی که همکارانم کرده بودند اما بهر صورت " سنتزش " و آن استخوان بندیش را خودم فراهم کرده بودم این بود کارهای علمی که کردم . اما یادگارهایی که از من هست یعنی باید میماند ولی نیست الان : بهترین یادگارهای من خانه های انصاف بود . تاسیس خانه های انصاف بود در دادگستری . بعداً " راجع باین خانه های انصاف به تفصیل برایتان صحبت خواهم کرد که یکی از بنیادهای خیلی مهم و مفیدی بود که بنده در موقعی که وزیر دادگستری شدم در کابینه علم آوردم ارائه کردم و بتصویب رساندم و بعد افتتاحش کردم . البته انتظارات زیادی داشتم از این خانه های انصاف که بعضی برآورده شد و بعضی متأسفانه موقوف بود که خودم می بودم و آن فواید و ثمراتش را می چیدم . که البته نبودم . عرض کنم که غیر از این خانه های انصاف البته " پر گرام " باصطلاح تربیت قاضی را در دادگستری تنظیم کردم و سرپرستی کردم . اجرای را که یک عده از قضات خوب مملکت ما الان محصول همان دوره هستند . عرض میشود که علاوه بر اینها در موقعی که در دربار بودم ، سازمانی برای سرپرستی شهدای وطن برای آنهاست که در راه امنیت مملکت ، در راه استقرار فلسفه سیاسی که همه بآن اعتقاد داشتند و شهبند شده بودند، در معارضه با آن اشخاصی که با آن معارض بودند ، کشته شده بودند و

شهید شده بودند ، این دستگاه را بوجود آوردم که با خرج خیلی کم اینها را سرپرستی میکردند و مراقبت از خال بچه هایشان و خانواده هایشان میکردند . علاوه براین خاطر میآید که یک وقتی در دربار یک مطالعه گسترده و عمیقی روی جامعه ایران از نظر اجتماعی اقتصادی و فرهنگی شروع کردم . این مطالعه تمام واحدهای مسکونی ایران را در برداشت . البته قسمتی از اطلاعات مربوط به تمام واحدهای مسکونی جمع آوری شد ولی قسمتی از اطلاعات مربوط به بعضی از این واحدها فقط جمع آوری شد و بقیه اش ناقص ماند متأسفانه بواسطه نبودن اعتبار و در اینکار جنبه های فرهنگی ، جنبه های اقتصادی ، جنبه های اجتماعی تمام ایران مورد نظر بود .

سؤال : چرا چاپ نشد این ؟

آقای دکتر باهری : بعضی هایش چاپ شد . مثلاً " عرض کنم که حتی حالا صرفنظر از استعداد محل عرض میشود که به نوع کشت ، حتی به آهنگ ها ، آوازه ها ، دیالکت ها ، به همه اینها و بتمام این مسائل ما رسیدگی کرده بودیم اتفاقاً "

سؤال : ببخشید پرویز مرآت نبود در این پروژه ؟

آقای دکتر باهری : چرا پرویز مرآت متصدی اینکار بود ، میخوام مخصوصاً اسمش را بیاورم و البته باید بشما بگویم که از نظر فنی ابتکار او بود و البته با پشتیبانی و نظر من و مساعدت های من . منتهی البته از نظر اداری گاهی برای مشکلاتی فراهم میکرد ولی معذک من مشکلات را تحمل میکردم برای خاطر اینکه این طرح ، طرح صحیحی باشد ، البته عده زیادی از بچه ها در این کار شرکت میکردند .

سؤال : ولی میگفت که تمام زحماتش بی نتیجه ماند .

آقای دکتر باهری : چطور بی نتیجه ماند ؟ نه ، میدانید خانم بی نتیجه ماند .

برای خاطر اینکه ثمری نگرفتند . . ولیکن عرض کنم . . اولاً" تمام نشد . . طرح مربوط به تمام ایران بود ، یک قسمتش عرض کنم که انجام شد ، یک قسمتش بمناسبت اینکه یک خورده ای در کار اداریش و درمخارجش و اینها مراقبت نشده بود و خوب البته ما اینجا مواجه با رقابت هویدا هم بودیم و بهر حال حذف شد . برنامه ، برنامه خیلی خوب و خیلی پرنتیجه ای و پر ثمری بود . اما ادامه پیدا نکرد بهر حال کافی نبود که ما بررسی در باره تمام ایران را انجام میدادیم . بلکه بایستی بایک " آلترنانشی " ( Alternance ) اینکار تعقیب میشد . هر چند سالی، برای اینکه تغییرات ضبط بشود . بلی ، بهر صورت اینهم یکی از کارها بود . بعد مسئله مهم مسئله بازرسی دانشگاهها بود . بنده خیلی آهسته و آرام بکار بازرسی آموزش عالی و بعد هم آموزش همگانی مملکت در تمام سطوح پرداختم . میدانید یک متد خاصی اینکار نداشت ابتدا . آخر، بازرسی کردن موكول براینست که وقتی آدم از نظر سطحی و ابتدائی که بایسن مطلب نگاه میکند موكول است براینکه یک " نرم " ( Norme ) هائی در اختیار باشد . بعد آنوقت حرکت دانشگاهها را برطبق این " نرم " ها بسنجیم . ما این " نرمها " را که نداشتیم، از طرف دیگر دانشگاهها و آموزش عالی مملکت بایگانی نداشتند . حتی دانشگاه تهران بایگانی خودش را از ابتدا نداشت و بهر صورت یک "سوسپتیبیلیته ای" ( Suscebtibilite' ) در سطح دانشگاهها بود و دانشگاهها تحمل نمیکردند اینکار را . حالا همه این مشکلات را آدم در نظر میگیرد و جلوی پایش باشد و اینکار را هم شروع بکند و خوشبختانه موفق شدیم و ما مخصوصاً آن گزارش سال آخر که متأسفانه منتشر نشد و اعلیحضرت خودشان خواندند ، برای آنکه همان سالی بود که همه چیزها بهم خورد . یک گزارش خیلی جالبی بود از مسائل تمام آموزش مملکت . و ما فقط به نقطه های ضعیف تکیه نمیکردیم بلکه این نقطه های قدرت را هم بیان میکردیم . هیچ از خاطر نمیروود یکی از نقطه های قدرتی که بآن پی بردیم . تعلیمات عشایری بود . ما تعلیمات ابتدائی رادر قسمتهای مختلف رسیدگی کردیم ، میدانید یک مقداری از این تعلیمات ، تعلیمات ابتدائی داخل شهرها بود . یک مقدار تعلیمات روستائی بود . یک مقدار تعلیمات مربوط به سپاهیان دانش بود . یک مقدار هم تعلیمات از طرف دستگاه عشایری بود . ما اینها را روی الگوهای همه جانبه ها در تمام مملکت اینها را بررسی کردیم

و بعد توانستیم تشخیص بدهیم روی نمره گذاری صحیح که آموزش عشایری پیشرفته ترین و موثر ترین و پرشمر ترین تعلیمات ابتدائی است ، در تمام مملکت و اینکار خوب خیلی چیزی نبود ، کار آسانی نبود ، و برای همین کار یادم می آید که برای همین امر بخصوصی هزار نفر آدم را همکاریشان را جلب کردیم ، در حالیکه ما اعتبار زیادی هم نداشتیم . رئیس سازمان برنامه خودش وقتیکه در جلسات کنفرانس آموزش عالی می آمد ، خودش وقتی که وسعت کار ما را میدید خود او بودجه ما را اضافه میکرد . خاطر می آید بودجه ما یک میلیون در سال بود بمن بعد گفتند ، سال بعد گفتند آقای مجیدی بودجه شما را سه میلیون کرده و گفته است کمتان است ، و بعد این پول می ماند ، مبلغی از این پول ماند برای اینکه خرج نشده بود . بهر صورت ما توانستیم در ظرف این مدت یک آرشیو خیلی پر معنائی و آرشیو غنی از آموزش عالی مملکت فراهم بکنیم که هیچ جا نبود . و این آرشیو با وجودیکه ما با " ترمینال های " آی. بی. ام ارتبساط نداشتیم هیچ دستگاه " اردیناتور " نبود در اختیار مان ، اما معذک این دوستان ما که با ما همکاری داشتند توانستند این آرشیو را روی فیش هائی روی سیستم " آنفرماتیک " که در آینده اگر میخواستیم که ببریمش روی کارتهای آی بی ام ، سهولت میشد . خاطر هست در روز هشتمادیا ۹۰ " آی تی ام " اطلاعات مربوط به آموزش عالی هر واحد آموزشی ما تحصیل کرده بودیم و این حداقل از ده سال قبل این اطلاعات جمع شده بود ، مال دانشگاه تهران که خیلی قبل بیشتر . بهر صورت یک خزانه بزرگی از اطلاعات مربوط به آموزش عالی مملکت فراهم کردیم و طوری بود که خارجی ها وقتی می آمدند و میخواستند راجع بمسائل آموزشی ایران تحقیق کنند همه جا سراغشان را میدادند بما . یکنفر آمریکائی هست اسمش را اگر درست بگویم " زونیس " ( Zonis ) یک همچنین چیزی هست . این یک کتاب نوشته ، این خیلی هم روابط خوبی با من نداشت ، برای خاطر اینکه یک وقتی آمد تحقیقاتی میخواست بکند راجع به ایران ، پیش من یک پرسشنامه ای آورد . من دیدم در آن پرسشنامه یک اطلاعاتی هست که یک آدمی که در کار سیاست ایران باشد آن اطلاعات را بخارجی نباید بدهد . برای اینکه یادداشت هائی راجع به نقص بعضی از زمینه ها من توی بعضی از پرسشنامه ها امضاء بکنم بدهم دست یک خارجی ، من دیدم این در شان من نیست ، من نکردم .

اینست که با من خیلی حالا باین دلیل یا دلایل دیگر خوب نبود و در آن کتابی هم که نوشته بود هیچ اسمی هم از من نیاورده بود . اما بعد این آمد و میخواست راجع به آموزش عالی ایران تحقیق بکند سراغش داده بودند آمد پیش من و اتفاقاً اطلاعاتی میخواست راجع به آموزش عالی و این اطلاعات هم نقطه های ضعف در آن بود هم نقطه های کمال و قدرت و من لازم دیدم ، ضروری دیدم که از شاه اجازه بگیرم چون بهر حال این دستگاه ها همه اش دستگاههایی بود که در خانه شاه بود . ایشان بوسیله وزیر دربار بمن ابلاغ کردند که بلی باو بدهید برای خاطر اینکه شما اطلاعات صحیح دارید و اگر اطلاعات صحیح را ندهید ممکنست ایشان برونسود و بکسان دیگر مراجعه کنند و آنها اطلاعات دروغ باو بدهند ، بهتر اینست که اطلاعات صحیح بدهید . حالا هر چه میخواهد باشد ، نقص است ، کمال است ، هر چه هست بایشان بدهید و الا میروند پهلوی کسان دیگر و اطلاعات غلط میگیرند . بهر حال اینهم یکی از کارها بود . بهر صورت حالا واقعا " فکر نمیرسد بکار دیگری که انجام داده باشم . البته در دربار که بنده بودم به گرفتاریهای همه مردم میرسیدم برای اینکه امور اجتماعی زیر نظر من بود ، همه مردم که ارتباط میخواستند داشته باشند با شاه از طریق من بود و البته من هیچ نوع خشکی هم بخرج نمیدادم . هر کسی هر تقاضایی ، هر مشکلی چیزی داشت با دقت و مراقبت . مگر اینکه این مشکلات ، مشکلات مربوط به شغل و "بیزینس" و اینطور چیزها باشد ، من نه ، مشکلات عادی هر کسی داشت بنده هم با کمال خلوص در صدد رفعش برمیآمدم و اگر لازم بود به اعلیحضرت گزارش میدادم ، از ایشان ... بهر حال منظورم اینست که در این دوره چند ساله ای که در دربار بودم از این طریق هم توانستم به مردم خدمات زیادی بکنم . خوب اینجا ، بنابراین بنده توانستم علاوه بر ارائه هویتم عرض کنم که تحصیلاتم و مشاغلتم و " پولیکاسیون " و انتشارات خودم و همچنین کارهایی که بنظم عرض کنم ، که اجرا خروی شاید داشته باشد ، هر چند خانه انصاف که خیلی بآن علاقه داشتم که شنیدم که بهمش زده اند حالا ، اول حکومت انقلاب بهمش نزدند و حالا دیگر با وجود پیشنهاد و اینها دیگر آخوندها و پیشنهادها ، فکر نکنم ندیدم جایی که نوشته باشند خانه انصاف منحل باشد ، اما دیگر حاکم شرع و پیشنهاد و اینها دیگر در دهات ، محلی از برای خانه انصاف که گذاشتند . بهر صورت اینکارها را هم تا حدودی که بخاطرم میآمد برایتوان

نقل کردم . اما حالا بایستی پردازم به دو مطلب دیگر . یکی فعالیت های سیاسی خودم و یکی دیگر من خیلی علاقه دارم راجع به مذهب خودم ، و نمیدانم نکته دیگری که راجع به بیوگرافی من میماند شاید راجع بمسائل خانوادگی من هم مختصری بگویم ، دیگر مطلب دیگری بنظرم نمیرسد . حالا اگر فکر میکنید از نظر بیوگرافی چیزهای دیگر هم بایستی اضافه کنم خواهش میکنم یادآوری کنید . بلی ، عرض کنم که البته موقعی که بنده نقل خواهم کرد خاطرات خودم را بطور تفصیل عرض میکنم و فعالیت سیاسی خودم را بیان خواهم کرد و شرح خواهم داد چگونگی اش را ، چطور مجذوب شدم ، چطور جلب شدم ، چطور رفتم و ترک کردم همه را خواهم گفت . اما الان آن چیزی را که در اختیار شما میگذارم یک فهرست است . بنابراین در ضمن این فهرست الان متوقع نباشید که به تفصیل بگویم برای اینکه تفصیلش بایستی همراه زمان باشد . برای اینکه من الان نمیخواهم همراه زمان بروم وگرنه تمام خاطراتم را الان باید بگویم . اینکه همراه زمان باید بگویم اینست که از تفصیل خودداری میکنم فقط فهرست میگویم . من در موقعی که در دانشکده حقوق مشغول درس بودم فعالیت سیاسی نبود ، اما با مجله دنیا عرض کنم که دکتر ارانی منتشر میکرد ، در آن موقع دکتر ارانی زندان بود البته ، ما وقتی آمدیم تهران دکتر ارانی و دارودسته اش را گرفته بودند . بنده با مجله دنیا آشنا شدم ، بعضی از مقالات مجله دنیا را خواندم ، ولی نه ، هیچگونه " انتره " و جاذبه ای برای من نداشت این مسائل و مطالب ، غیر از اینکه خوب فقط یک باب هاشی را مطرح کرده بود از نظر اجتماعی و از نظر سیاسی و از نظر فلسفی . . فقط سرفصل ها و عناوین این موضوعها چرا تا یک حدودی برای من جالب بود ، اما نه بهیچوجه به مضمونش کشاننده نشدم و بآن راهی که بهر حال مجله راهنما بود بآن راه نرسیدم ، اما یسادم میآید یک روزی قرار بود که دانشکده حقوق یک مناظره ای انجام بگیرد . این مناظره در باب این بود که

سؤال : ببخشید رضا شاه بود هنوز یا نه

آقای دکتر باهری : بلی ، بلی ، این داستان که عرض میکنم مربوط بسال آخر

تحصیلم هست، رضا شاه بود و در اوج قدرت هم بود. عرض کنم که ما سه رشته در دانشکده حقوق داشتیم رشته قضائی، رشته اقتصاد، رشته سیاسی، شایب معتبر ترین رشته ها رشته قضائی بود که تا حدودی بعضی از معلمین نسبتاً "توانا هم داشت که اشاره کردم مثل مرحوم محمد عبده یا کسانی که بما درس اصول میدادند و فقه میدادند، آنها آدمهای واردی بودند. ولی در رشته های اقتصادی و سیاسی، نه، معلمین همان جوانها بودند و پختگی و ورزیدگی و آن غنائی که از نظر علمی باید میداشتند و از نظر تجربه نداشتند. بهر حال کار قضائی یک کساربه اصطلاح پر برکت تری بود و جاذبه اش بیشتر بود. بنده در آن رشته درس میخواندم، قرار شد که یک مناظره ای بین این سه رشته انجام بگیرد که محصلین هر یک از این رشته ها مدعی بودند که ما بیشتر برای جامعه مفید میتوانیم باشیم. بنده بعنوان مدافع رشته قضائی معرفی شدم. دوفرد دیگر هم بنام مدافع از رشته اقتصادی و رشته سیاسی، بلی، بنده خوب البته در آن "اکسپوزه" که بیان کردم برای بیان موقعیت رشته قضائی این استدلال را ارائه کردم که بقای هر جامعه ای قبل از اقتصاد و قبل از سیاست موکول به عدالت است. یک جامعه ای عدالت نداشته باشد آن جامعه نمیتواند بماند و آن چیزی است که ما نامیون میکنیم. بعد خوب البته ضمناً "خواستم تخطئه کنم رشته اقتصاد را و ناتوانی اقتصاد دانها را در رفع مشکلات اقتصادی بیان کنم، یک حمله ای بر رشته اقتصاد کردم. آن موقع ها نمیدانم بچه دلیل مسئله نان در کرمانشاه مشکل شده بود. آن موقع ها جمعیت مثل حالا نبود جمعیت ایران شاید ۱۶، هفده میلیون بیشتر نبود. و تولید گندم هم بیشتر از همه چیز سطح زراعت ایران را پوشانده بود. بـ برای خاطر اینکه آن موقع بقدر حالا چقدر نبود بقدر روزهای اخیر باغات وجود نداشتند، زراعت پنبه نبود، خلاصه آب و زمین بیشتر بکار زراعت گندم میرفت، کمبود نداشتیم، کمبود که نداشتیم، زیاد هم داشتیم، مثل اینکه آن سال بدون محاسبه یک مقدار زیادتر از متعارف بالمان گندم صادر کرده بودند و این بود که در کرمانشاه، یکی از شهرهای بود که گفتند یک خورده عسرتی در کار توزیع نان پدید آمده بود و دکان های نانوائی شلوغ شده بود. بنده از این مطلب آگاه بودم و نقل شده بود بعد به نماینده رشته اقتصاد بعنوان نماینده اقتصاد دانهای مملکت حمله کردم که آقا شما چه داعیه ای میکنید برای تسهیل



اوضاع اقتصادی و پیشرفت اوضاع اقتصادی مملکت در حالیکه در کار توزیع نان در کرمانشاه گرفتار شده اید ، ناتوانید . خوب البته این یک ایرادی نبود به سیستم در آن موقع ، البته نماینده رشته اقتصاد هم این مطلب را رویش تکیه کرد و از همان شعارهایی که در عهد سلطنت رضا شاه ، این حرفها و چیز که یک خورده من را مرعوب کرد البته یک دوروز واقعا " ناراحت بودم که نکند این حرف و این مطلب برای بنده در دسر بشود ، اما نه در دسری هم نشد برای خاطر اینکه خیلی می ترساندند و میگفتند ما مورین آگاهی چه میکنند و چه میکنند و اتفاقا آن مجله دنیا هم که پیش من بود بلافاصله رفتم خانه و مجله دنیا را هم بیک کسی رد کردم بخاطر اینکه جزء اوراق ضاله نیابند توی خانه ما و ببینند که ما اوراق ضاله داشتیم . ولی نه کسی بمن .. نه متعرض من شد نه کسی بمن صحبتی کرد و دوسه روزی فقط بنده روی حرف دوستان و رفقا ترسیدم که این حرف کفری بوده بر علیه سیستم و رژیم من زدم و عرض کنم که .. نه هیچکسی هم بمن معترض نشد هر چند یکی از دوستانم بعدا " درهمین اوایل انقلاب خواسته بود این را بحساب عرض کنم که بحساب توجه دکتر شایگان بگذارد که با وجودیکه من آن روز این حرف درشت را زدم معذک دکتر شایگان از من حمایت کرده و الا ما مورین آگاهی و مختاری پدر مرا در میآوردند . ولی همچنین نبود هیچکس به بنده متعرض نشد و هیچ کس هم حرف نزد و عرض کنم ، که نه دیگر بنده در دوره چیه کارهای اجتماعی میکردیم ، جمع میشدیم ، صحبت میکردیم حتی یک وقتی یک دادگاه چیز .. خیالی درست کردیم دادگاه جنائی خیالی درست کردیم من در آنجا وکیل مدافع متهم بودم ، سالن محکمه جنائی را هم گرفتیم جمعیت زیادی هم جمع شد ، تمام شخصیت های قضائی تهران هم آمدند و خیلی جلسه خوبی برگزار شد . اما کسار سیاسی نه .

سؤال : بعد از اینکه رضا شاه رفت چه ؟

آقای دکتر باهری : عرض کنم که چرا ... بعد از اینکه رضا شاه رفت بنده همان یکی دو سال اول بعد از رضا شاه در صدد .. چرا ، کار سیاسی مستقل شروع کردم و در صدد یعنی دنبال آن کار سیاسی که بعدا " برایتان نقل خواهم کرد در ضمن

خاطراتم جمعیتی در شیراز درست کردیم و این جمعیت بهر حال وقتی که رسیدگی کردیم بعد از یکی دو سال دیدیم که ظاهر امر همان حرفهائی را میزند که حزب توده هم میزند .

سؤال : اسم این جمعیت چه بود ؟

آقای دکتر باهری : جمعیت آزادگان . اینست که بنده او آخر سال ۲۴ درست خاطر هست همان سال ۲۴ بود . شبی بود سید ضیاء را گرفته بودند . البته تماس داشتم آن موقع با دوستانم که جزو حزب توده بودند ، تماس داشتم و خیلی هم اصرار میکردند که بنده بروم به حزب توده . تممج می کردم ، عرض کنم یک مواضع تردید برایم وجود داشت . مواضع تردیدی که بعدها قوت گرفت و بهمان جهت هم کنار رفتم . بهر حال همان شبی که خاطر می آید قوام السلطنه سید ضیاء را گرفته بود ، بنده همان شب ، آمدم و " آنکت " عضویت حزب توده را بامضاء من رساندند . و البته

سؤال : کی ها بودند ؟

آقای دکتر باهری : دوستان من همین آقای توللی بود ، رسول پرویزی بود ، چند نفر دیگر . آنها قبل از من ... آنها توی آن جمعیت با من همکاری داشتند . آنها قبل از من رفتند توی حزب توده . یعنی بمن گفتند که شما با ما هستید همفکرید هم عقیده هستید چرا ؟ بلی ، بالاخره با اصرار دوستان بنده همان موقعی که همان روزهایی که توقیف کرد سید ضیاء را قوام السلطنه ، همان موقع وارد حزب توده شدم . البته در حزب توده دوام نکردم . همان تکیه گاه تممج و تردیدی که در ابتدا در ذهنم بود ، موقعی که پیوستم بعدها در ضمن عمل تقویب پیدا کرد ، قوت پیدا کرد ، و چند ماه بعد ، شش ماه هفت ماه بعد بنده از حزب توده بیرون آمدم جدا شدم .

سؤال : سمتی هم داشتید در حزب توده یا عضو عادی بودید ؟

آقای دکتر باهري : نه خير ، بنده چطور ميشد بدون سمت باشم ، بلافاصله عضو عرض کنم که کمیته شناختند مرا و عرض کنم که بعدش مسئول شورای دهقانان شدم و در روزنامه ها چیز می نوشتم و خیلی آدم فعالی بودم و خیلی موثر بودم . باضافه میدانید بنده دوسال دو سه سال آنجا داشتم وکالت میکردم ، بهرحال یک اعتباری در اجتماع داشتم . در آنجا عضویت من در حزب توده برای حزب توده یک " کردی " ( Credit ) بود در آن موقع ، ببخشید من در اینجا یک مطلبی را فراموش کردم بشما بگویم . بنده بموازات داشتن جمعیت آزادگان فکر کردم موقعی که صحبت از تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی بود ، فکر کردم که شاید یک " فرنٹی " ( Front ) و یک جبهه ای از روشنفکران فارس جمع کنم . اینست که همان موقع یک جامعه ای درست کردم جامعه روشنفکران .

سؤال : قبل از جمعیت آزادگان ؟

آقای دکتر باهري : نه خير ، بعد از جمعیت آزادگان . . جمعیت آزادگان در واقع یک جمعیت سیاسی با یک ایده آل و یک نظریات معین و مشخصی بود . اما این یک " فرونت " بود در واقع یک جبهه بود و حتی اعضای حزب توده هم آمدند تویش و عضویتش را پذیرفتند و خیلی جمعیت معتبری شد . هیچ از خاطر من نمیروند کسیه دکتر رادمنش و خلیل ملکی آمده بودند شیراز برای بازدید کمیته ایالتی حزب توده بعد صحبت شده بود که یک همچین جامعه ای هم تشکیل شده و یکروز در یکی از جلسات کنفرانسی که داشتند اجازه خواستند و آمدند در آن جلسه کنفرانس ما هم شرکت کردند . ( پایان نوار ۲۲ )  
شروع نوار ۲ ب

بهرحال با دوستی که ما با فریدون توللی و رسول پرویزی داشتیم که بعدا ، با تفصیل برایتان شرح خواهم داد ، موجب شد بنده به حزب توده به پیوندم . بعدا " همانطور که عرض کردم در نتیجه تقویت همان نکات تردید و مواضع تردید با لایحه از حزب توده جدا شدم . بعد از جدائی از حزب توده دیگر بنده آمدم اروپا و یکسالی در شیراز مشغول کار وکالت بودم و آمدم اروپا و اروپا که درس خواندم کار سیاسی هیچ نکردم بعدا برگشتم ایران . بعدا " برایتان نقل خواهم کرد که با مرحوم علم نزدیک شدم و در تاسیس حزب مردم از همکاران علم بودم . در حزب مردم هم بودیم و همکاری کردیم تا